

مقالات بخش فارسی رادیو آلبان در باب مسأله جنسیت

سری دوم

آنجا که توقعات تجاوزگر درونی می‌شود

سوءاستفاده جنسی در سکوت و خلوت روی می‌دهد و تجاوزگر معمولاً از حلقه بستگان مورد اعتماد کودک است. با فرو ریختن اعتماد، حس امنیت کودک هم فرو می‌ریزد. رازآلودگی تجاوز و احساس گناه، به مرور به درونی‌سازی ماجرا می‌انجامد.



"زرین‌کلاه" در داستان "زنی که مردش را گم کرده بود" نوشته صادق هدایت، یک زن بیوه است. او با بچه‌ای دو ماهه به مازندران سفر می‌کند با این امید که مردی را پیدا کند مثل "گل‌ببو" که او را با شلاق می‌زد. مثل این است که او از خودش اراده‌ای ندارد. آنچه زرین‌کلاه را به گل‌ببو پیوند می‌دهد، حرکات خشن و زمخت مردی بدرفتار است که بوی سرطویه می‌دهد.

"شلاق گل‌ببو" را با احتیاط و فقط در حد تفسیری از یک داستان چندمعنایی می‌توان به "درون‌فکنی" تعبیر کرد. به گفته ساندر و فرنچی، روانکاو مجارستانی، انسان فقط آنچه را که دوست می‌دارد، درونی می‌کند. در این معنا اما، افراد کتک‌خورده و تجاوز دیده‌ای مثل زرین‌کلاه در داستان هدایت، آنچه را که دوست نمی‌دارند، درونی می‌کنند. آنها تلاش می‌کنند خواسته‌ها و انتظارات و توقعات تجاوزگر را برآورده کنند.

درباره پیامدهای تجاوز جنسی در سنین کودکی، بحث‌های بسیاری در سال‌های اخیر در میان پژوهشگران درگرفته است. می‌توان گفت هرچه کودک کم‌سن و سال‌تر باشد، هرچه متجاوز از نظر خویشاوندی به او نزدیک‌تر و دفعات سوءاستفاده جنسی از او بیشتر، به همان اندازه پیامدهایش هم برای فرد سهمگین‌تر است. سوءاستفاده جنسی در سکوت و در خلوت اتفاق می‌افتد، اعتماد فرد به خویشانش را از او سلب می‌کند و اعتماد به نفس‌اش را خدشه‌دار می‌سازد. رازآلودگی سوءاستفاده جنسی از مهم‌ترین موانع در یاری‌رسانی به کودک است.

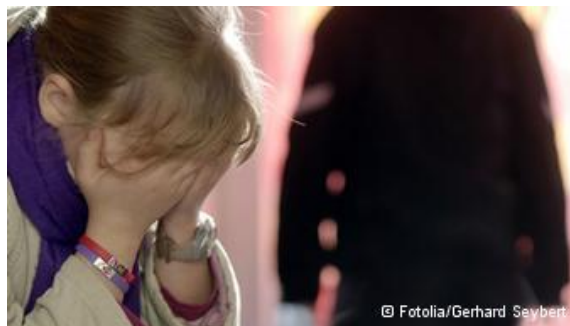
معمولاً تجاوزگر از حلقه بستگانی است که کودک به او اعتماد دارد. اگر پای پدر در میان باشد، مادر امکان دارد از این راز آگاه باشد، اما به هر دلیل نمی‌خواهد یا نمی‌تواند راز را برملا کند. لاپوشانی برای حفظ کیان خانواده در هر جا که سلطه سنت و مذهب

قوی باشد، به چشم می‌آید. پیامدهای آن اما برای کودک تجاوززیده که قوه تمیز ندارد، در وهله نخست احساس گناه است. او در برابر خانواده احساس مسئولیت می‌کند و از ترس فروپاشی کیان خانواده به خواست تجاوزگر تن می‌دهد. بر محور ریاکاری و فریب، دور باطلی شکل می‌گیرد که معمولاً تا سال‌های بلوغ جنسی و استقلال فرد از خانواده می‌تواند بپاید.

داستان زندگی "کاتارینا ب" را ورق می‌زنیم: او یک معلم آلمانی است، ۳۵ سال دارد، از افسردگی رنج می‌برد، خودزنی می‌کند، در اندیشه خودکشی است و همواره احساس تهوع عذابش می‌دهد. بد غذا و بد خواب است، عادت ماهانه‌اش بسیار نامنظم است و از دردهای جسمانی رنج می‌برد. جانش درد می‌کند و منشأ درد هم مشخص نیست. او که رابطه پایداری با مردی نداشته و از استقلال کافی و موقعیت اجتماعی خوبی بهره‌مند است، مدتی در یکی از بیمارستان‌های روانپزشکی در غرب آلمان بستری بود.

پدرش، یک مرد کاتولیک، از هنگامی که کاتارینا یازده‌ساله بود از او سوءاستفاده جنسی می‌کرد. این رابطه بدخیم تا ۲۵ سالگی کاتارینا ادامه داشت. کاتارینا یک بار از پدر باردار شد و بچه را سقط کرد. پس از چندی، با مردی آشنا شد؛ به او دل باخت و تصمیم به ازدواج گرفت. در روز عروسی اما پدرش به طرزی ناگهانی مرد و کاتارینا که با پدرش رابطه‌ای بسیار تنگاتنگ اما معیوب داشت، تعادل روحی‌اش را از دست داد. عروسی به هم خورد و مرد محبوبش هم او را ترک کرد.

از آن زمان کاتارینا تحت درمان قرار گرفت. زخم‌های عمیقی روی بازوی او دیده می‌شد. او از هر فرصتی استفاده می‌کرد و بدون آنکه متوجه باشد این زخم‌ها را به نمایش می‌گذاشت. این زخم‌ها، زخم‌های درونی او بودند که دیگر جلوه بیرونی پیدا کرده بودند. منشأ آن دردهای جسمانی در بیمارستان مشخص شد: جسم کاتارینا هم مثل جسم همه آدمها حافظه داشت و درد را به خوبی به یاد می‌آورد. کاتارینا با حس گرسنگی و سیری آشنا نبود. پیش می‌آمد که غذا نخورد و وقتی که غذا می‌خورد، معمولاً در خوردن زیاده‌روی می‌کرد تا آن حد که "تهوع" دلش را آشوب می‌کرد. آنگاه فقط یک راه وجود داشت: به یک جای خلوت، دور از چشم دیگران پناه می‌برد و انگشتش را بیخ حلقش می‌کرد و هر آنچه را که بلعیده بود بالا می‌آورد.



این حقیقتی است که وقتی انسان زندگی تهوع‌آوری داشته باشد، می‌بایست خشم‌اش را به شکلی نشان دهد. "تهوع" خشم کاتارینا بود که دیگر از درون او به بیرون فوران می‌کرد.

کاتارینا رابطه پرتنش هم با مادرش داشت؛ یک زن بسیار اخلاقی، مذهبی و سخت‌گیر. یک زن مبادی آداب و بسیار با تشخص و سردم‌زاج که هرگز نتوانسته بود با شوهرش یک رابطه عاطفی برقرار کند و تنها هدفش حفظ کیان خانواده بود. منشأ تهوع کاتارینا را می‌بایست در "کیان خانواده" جست.

بی‌خوابی، سردرد، تهوع، اختلال در عادت ماهانه، بد غذایی، تنگی نفس، شب‌ادراری، احساس بیماری و فترت، بی‌اعتمادی، خجلت‌زدگی، رفتار نابالغ، اندیشه خودکشی، خودزنی و گرایش به مواد مخدر و همچنین ترس خوردگی از رایج‌ترین واکنش‌های جسمانی و روحی فرد به موضوع سوءاستفاده جنسی در سنین کودکی است.

در پرونده "کاتارینا ب" به واژه‌های برساخته غربی برمی‌خوریم: فیبرومیالژی، افسردگی توأم با دردهای جسمانی، اختلال شخصیتی، بولمیا نروزا و حتی سایکوز. معنای همه این واژه‌ها چیزی نیست جز اندوهی ژرف.

هاروکی موراکامی، نویسنده نام‌آشنای ژاپنی، در رمان "تاساکی سوکورای بدون رنگ و سال سفر زیارتی او" برای این اندوه بیانی پیدا کرده که بر خلاف آن واژه‌های ترسناک و نامأنوس در پرونده "کاتارینا ب" برای همه ما قابل درک است. تاساکی سوکورای هم مثل "کاتارینا ب" انسانی است که اعتمادش را به دوستی و به عشق از دست داده است. «او مثل پیکر بی‌جان حشره‌ای که از شاخه درختی آویزان باشد، به زندگی آویخته و منتظر است که با بادی برای همیشه از زندگی جدا شود.»

سوکورای هم مثل "کاتارینا ب" خشمگین بود. شبی به خواب دید که خشم‌اش مثل یک ماده لزج از درون‌اش به بیرون می‌تراود. اندوه چیزی نیست جز خشم سرکوب‌شده از اینکه زندگی انسان در اثر اشتباه دیگران تباہ شده است. اگر این خشم به بیان درآید، اندوه فرو می‌کاهد و زندگی رنگ و جلای تازه‌ای پیدا می‌کند.



در میان چنین دردها و خشم‌های به بیان درنیامده گاهی فرد ناگزیر است داروهای آرام‌بخش و داروهای ضد افسردگی مصرف کند. اگر زخمی چرکین باشد، باید بر آن مرهم گذاشت. اگر پای شکسته باشد، باید آن را گچ گرفت و عصا به دست گرفت. دارو در این معنا همان مرهم بر زخمی چرکین و چوبدست زیر بغل است. گاهی اجتناب‌ناپذیر است.

مددکاری اجتماعی، مراکز درمانی و مشاوره با روانپزشکان و روان‌درمانگران بسیار اهمیت دارد. مهم این است که در یک جای امن، فرد بتواند از تابوها و از احساسات ویرانگری که بیان نشده‌اند سخن بگوید.

زنان تجاوز دیده، گاه از نظر اجتماعی، موقعیت بسیار خوبی دارند. مدیر و مدبرند و با این‌حال از نظر عاطفی شکننده و آسیب‌پذیرند. تدبیر و درایت آنان تکیه‌گاهی است که از آن برخوردارند.

رییس بخش یک مرکز درمانی در غرب آلمان، برای بیماران تجاوز دیده شعر "سرزمین پدری" برشت را می‌خواند و به آنها امید می‌داد. به بیمار می‌گفت، همانطور که برشت آگسبورگ را ویران شده دید اما امیدش را از دست نداد، تو هم می‌توانی بر این ویرانه‌ها چیز تازه‌ای بسازی.

روان‌درمانی به فرد کمک می‌کند اعتماد به نفس از دست‌رفته‌اش را بازیابد، به روابط عاطفی و عشقی‌اش سر و سامان دهد، از احساس گناه دور شود، واقعیت‌ها را بهتر درک کند، رفتارهای خودتخریبی‌اش را اصلاح کند و خشم‌اش را در یک مجرای سالم در

جهت خلاق و سازنده‌ای به کار بگیرد. میزان موفقیت او به بسیاری از عوامل بستگی دارد: هوش، میزان تحصیلاتش، ساختار شخصیتی او، امکانات اجتماعی‌اش و توانایی او در بازنگری در گذشته بسیار مهم هستند.

"کاتارینا ب" در این فاصله ازدواج کرده، همچنان در یکی از مدارس آلمان درس می‌دهد، رابطه خوب و پایداری با شوهرش دارد و دخترش هم به زودی به مدرسه خواهد رفت. او گاهی همچنان از بی‌خوابی و دردهای جسمانی رنج می‌برد. اما همه اینها قابل تحمل است.

کاتارینا هر هفته یک بار به دیدن مادرش در خانه سالمندان می‌رود. البته همچنان از مادر وحشت دارد، اما تلاش می‌کند بر وحشتش غلبه کند. سالخوردگی و ناتوانی مادر رنجش می‌دهد، اما از وحشت‌اش می‌کاهد. او هر چند گاه یک‌بار احساسات ویرانگر را از نو تجربه می‌کند. آنچه را که می‌خواسته به پدر تجاوزگرش بگوید اما نتوانسته به زبان بیاورد، روی کاغذ می‌نویسد و در یک فرصت مناسب، نامه را بر سنگ گور پدرش می‌گذارد.

* نویسنده این مقاله، حسین نوش‌آذر، نویسنده و روزنامه‌نگار، نویسنده میهمان دویچه وله است. حسین نوش‌آذر دانش‌آموخته رشته روانشناسی بالینی است و از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ در بخش روان‌تنی یکی از بیمارستان‌های غرب آلمان به عنوان روان‌درمانگر کار کرده است

اولین آشنایی پسران ایرانی با سکسوالیته

آموزش جنسی در ایران به صورت رسمی و اصولی هرگز وجود نداشته و آشنایی پسران جوان و نوجوان با سکس و مسائل مربوط به آن، عمدتاً به مدرسه، جمع‌های دوستانه، عکس و فیلم و در موارد کمتری به منابعی در فضای وب محدود می‌شود.



"دو پسر"، اثر پتر مارتین لامپل (۱۹۶۵ - ۱۸۹۴)

پسرها دوران بلوغ و آشنایی با مسائل جنسی را در جامعه‌ای چون ایران در سنین و شکل‌های متفاوتی طی می‌کنند. برخی در جمع و برخی در خفا؛ برخی در صحبت با همکلاسی‌ها و دوستان و بعضی به تنهایی به کنجکاو‌های خود پاسخ می‌دهند. کسانی هم با دیدن فیلم و عکس یا خواندن کتاب‌های معدود به وادی سکسوالیته پا می‌نهند.

امکان پژوهش رسمی و معتبر در باره آموزش مسائل جنسی به نوجوانان اعم از دختر یا پسر در ایران وجود ندارد. آماری در دست نیست که خانواده‌ها یا مدارس چه نقشی در آشنایی یا آموزش این حوزه دارند. با این همه می‌توان گفت که بیشتر دانسته‌ها و تجارب جوانان و نوجوانان، خودجوش، غریزی و به دور از آموزش‌های رسمی هستند.

پای صحبت پنج جوان با میانگین سنی ۲۳ سال نشسته‌ایم تا از حال و هوای نوجوانی و چگونگی آشنایی خود با مسائل جنسی بگویند. پاسخ‌های آنها تقریباً یکسان است: اینترنت، جمع دوستان، عکس و فیلم پورنو، رساله‌های عملیه و گاه کتاب‌های تخصصی پزشکی... خانواده در این آشنایی جایی ندارد.

آموزش ناقص در فضای وب

امیر ۲۲ سال دارد و فرزند خانواده‌ای مرفه است. او در سال دوم یا سوم راهنمایی از طریق بحث‌های پراکنده در میان دوستان و بعد در سال‌های دبیرستان، از طریق اینترنت با سکس آشنا شده است. می‌گوید که هر چند گاهی سایت‌های علمی را می‌دید اما رجوع به سایت‌های پورنو در سن دبیرستان رایج بود.

امیر صحبت کردن از سکس در میان دوستان در نوجوانی را طبیعی می‌داند اما به یاد دارد که بعضی‌ها در جمع، تمایل جنسی را انکار می‌کردند. خود او کنجکاو و میل زیادی در این خصوص داشته که آن را ناشی از تابو بودن موضوع می‌داند. امیر هیچوقت با بزرگترها و خانواده در این باره حرف نزده است.

او کنجکاو نوجوانی درباره سکس را نوعی "عصیان" می‌داند و می‌گوید: «شما موقع عصیان، به نکات علمی‌اش کاری ندارید، فقط سیب را گاز می‌زنید.»

پس از مدتی موضوع سکس برای امیر از حالت تابو و عصیان خارج شد و آن زمانی بود که حس کرد به اطلاعات اصولی و آموزش نیاز دارد: «خیلی دنبال منابع راحت و صددرصد مطمئن گشتم و بالاخره اطلاعات مورد نیازم را فقط از اینترنت گرفتم.»

امیر بعدها متوجه شد که این اطلاعات ناقص و گاه حتی غلط بودند. اطلاعات ناقصی که می‌توانستند گمراه‌کننده باشند یا حتی ضربه‌ای بیشتر از ناآگاهی بزنند: «وقتی شما آموزش درست ببینید، تمام اطلاعات مهم و ضروری، در قالب یک پکیج در اختیار شما قرار می‌گیرد و چیزی از قلم نمی‌افتد. ولی وقتی خودتان موضوعی را "سرچ" می‌کنید، مطمئناً خیلی از اطلاعات مهم را از قلم می‌اندازید.»

امیر همچنین به خاطر دارد که معلم دینی دوران راهنمایی‌اش، برای ترساندن دانش‌آموزان از خودارضایی، تعداد زیادی از بیماری‌های جنسی را به عادت خودارضایی نسبت می‌داد.

فیلم پورنو و اینترنت

اولین آشنایی مهرداد با سکس، با ورود ماهواره به خانه همراه شد. او در آن زمان سیزده چهارده ساله و در مقطع راهنمایی بود: «می‌فهمیدم در بعضی فیلم‌ها اتفاقاتی می‌افتد، اما دقیقاً نمی‌دانستم چیست. در همان دوران راهنمایی بود که اولین فیلم پورن به دستم رسید و با همه‌چیز آشنا شدم.»

مهرداد بین آشنایی با سکس و غریزه جنسی تفاوت می‌گذارد و می‌گوید: «در سن بلوغ درک می‌کردم که یک سری شرایط در حال تغییر است، ولی این باعث نمی‌شد که دنبالش باشم، اما به هر حال کنجکاو هم بودم. بیشتر کنجکاو در مورد پرسیدن از این و آن در کلاس‌های دینی خلاصه می‌شد. به خصوص سؤال مشترک همه ما این بود که آیا خودارضایی گناه است یا خیر.»

مهرداد ۲۴ سال دارد و او هم هیچوقت از بزرگترها یا اهل خانواده چیزی در این مورد نپرسیده است. کنجکاو‌های او با فیلم‌های پورنوبی ارضا شده که بین دوستانش دست به دست می‌چرخید: «در دوران راهنمایی، آشنایی با سکس در حد دست‌به‌دست کردن همین فیلم‌های پورنو بود. اما در دوران دبیرستان بود که در مورد جنس مخالف و سکس صحبت می‌کردیم. ما تازه با مقوله دوست‌دختر آشنا شده بودیم و کنجکاو‌ی ما در حال تکامل به حالت عملی بود!»

مهرداد به یاد می‌آورد که در دوران دبیرستان اگر کسی با دختری دوست می‌شد و با او رابطه جنسی پیدا می‌کرد (که البته به ندرت پیش می‌آمد)، آن را برای جمع تعریف می‌کرد: «داشتن سکس در جمع دوستان دوران دبیرستان ما، موفقیت محسوب می‌شد.»

مهرداد بعد از آشنا شدن با سکس و رابطه جنسی، فقط یک بار به سراغ اینترنت رفته است: «تا سال سوم دبیرستان اصلاً به موضوع فکر نمی‌کردم. ولی در آن سال با دختری آشنا شدم و کم‌کم درگیر موضوع شدم. آن زمان فقط یک بار در مورد روش‌های افزایش زمان رابطه در اینترنت تحقیق کردم.»

او در مورد اولین تجربه در ۱۷ سالگی می‌گوید: «فکر می‌کردم در حال کشف رمز و راز هستی هستم.» مهرداد به یاد ندارد که چه‌طور با مسائلی مثل ایبزو و کاندوم آشنا شده است. اولین رابطه‌اش کاملاً اتفاقی بوده و نیازی به آموزش احساس نکرده چرا که همه‌چیز تقریباً رو به راه بوده است.

رساله عملیه و کتاب پزشکی

مصطفی در ۱۶ سالگی، در کلاس مبانی کامپیوتر، با دوستانش فیلم پورنو دیده و با موضوع سکس آشنا شده است. او اینک ۲۵ ساله است و از دوران دبستان، با دوستان همسن و سال یا بزرگتر، در مورد رابطه جنسی حرف می‌زده اما اطلاعات چندانی نداشته و حتی دلیل سکس را نمی‌داند.

مصطفی که به طور غریزی چیزهایی در مورد مسائل جنسی می‌دانست، پنهانی به کتاب‌های خواهرش سرک می‌کشید که دانشجوی پزشکی بود. او در این کتاب‌ها دنبال آناتومی اندام جنسی مرد و زن می‌گشت.

دوستان او در دوران راهنمایی و دبیرستان، اطلاعاتشان را از سایت‌ها، فیلم‌ها و داستان‌های پورنو می‌گرفتند. مصطفی کسی را می‌شناخت که برای ارضای کنجکاو، به «رساله عملیه» رجوع می‌کرد.

هادی زودتر از اکثر همسالان خود و در ۹ سالگی از طریق یکی از دوستانش با سکس آشنا شده است: «حقیقتش آن زمان خیلی باورم نشد. اما بعد از طریق تبادل اطلاعات با دیگر دوستانم، کم‌کم موضوع دستم آمد.»

وقتی هادی در سال دوم راهنمایی و به طور اتفاقی، فیلم پورنویی را دید که مال برادر بزرگترش بود، تعجب کرد. او می‌گوید حرف‌های دوستانه در مورد مسائل جنسی در دوران دبستان کم بود، اما در دوران راهنمایی زیاد شد و شرایط طوری بود که «هرکسی اطلاعات بیشتری داشت، انگار کارش درست‌تر بود.» هادی می‌گوید هم سن و سال‌های ما اطلاعاتشان یا از فیلم‌های پورنو بود یا از دوستان بزرگتر.

دانشته‌های هادی از دنیای سکس، به یک "دی‌وی‌دی" آموزشی در دوران دبیرستان و چند مطلب در فضای وب محدود می‌شود. او ۲۵ سال دارد و هرگز با بزرگترها و خانواده در این زمینه صحبتی نکرده است.

ترس از حاملگی شریک جنسی

سهیل از ده یازده سالگی و با تماشای کانال‌های ماهواره، نکاتی را در مورد مسائل جنسی یاد گرفته است: «در آن سن چیزهایی قفل‌کم می‌داد که مثلاً کانال‌های قفل ماهواره را تماشا کنم.»

سهیل هم مثل بقیه از ردوبدل شدن فیلم‌های پورنو، رد و بدل کردن اطلاعات و گاه حتی خاطره‌ها و تجربه‌های جنسی در دوران راهنمایی حرف می‌زند.

او اولین بار در هفده سالگی به شکلی جدی رابطه جنسی داشته و می‌گوید: «هنوز که هنوز است احساس می‌کنم چیزهایی وجود دارد که من نمی‌دانم و در ناخودآگاه خودم از ناآگاهی احتمالی‌ام می‌ترسم.»

سهیل، ترس مداوم و بی‌جا از بارداری کردن شریک جنسی و انتظارات بی‌جا و تخیلات ناشی از فیلم‌های پورنو را از جمله آسیب‌های ناآگاهی در عرصه سکس می‌داند.

سهیل اینک ۲۵ سال دارد و در آمریکا مشغول تحصیل است. به عقیده او، جامعه ایران نصفه نیمه مدرن شده و تا زمانی که تابوی جنسی در آن باشد، آموزش رسمی مسائل جنسی ممکن نیست.

*نویسنده این گزارش، امید رضایی، روزنامه‌نگار، نویسنده میهمان دویچه وله است

آلفرد کینزی و شناخت رفتارهای جنسی

آلفرد کینزی نقش مهمی در عادی‌سازی پژوهش درباره میل جنسی داشت، گرچه انتقادهایی به روش‌های تحقیق او مطرح شده است. او نخستین موسسه پژوهش‌های جنسی در جهان را در آمریکا پایه گذاشت که کار آن همچنان ادامه دارد.



آلفرد چارلز کینزی (۱۹۵۶ - ۱۸۹۴)، دانشمند آمریکایی، از پژوهش‌گران مهم سکس‌شناسی در قرن بیستم بود. این جنسیت‌پژوه در اصل در زیست‌شناسی و حشرشناسی تخصص داشت.

او در میانه سده گذشته با دید علمی محض به بررسی رفتارهای جنسی پرداخت و زمینه‌ساز دگرگونی‌های گسترده در اخلاق جنسی اجتماع در ایالات متحده شد: تحولاتی که تابوردایی از مسائل جنسی، پذیرش تدریجی آن‌ها و رواداری در مورد نیازها و گرایش‌های جنسی در میان اکثریت مردم را در پی داشتند، آن هم مستقل از پاسخ‌های سنتی و مذهبی که در پی شکل‌دهی به زندگی دو جنس بوده و هستند.

به این مفهوم، کینزی با انتشار دو کتاب "رفتار جنسی انسان مذکر" و "رفتار جنسی انسان مونث" که به "گزارش‌های کینزی" معروف شدند، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم از زمینه‌سازان تابوردایی از پژوهش در عادت‌های جنسی بود. در این کتاب‌ها که هزاران نسخه از آن‌ها در سراسر دنیا به فروش رفتند، نه تنها بررسی رفتارهای جنسی مردان و زنان، بلکه ارضای جنسی افراد نابالغ و حتی نوزادان نیز به چشم می‌خورد.

آغاز کار

کینزی در سال ۱۸۹۴ در شهر هوبوکن ایالت نیوجرسی آمریکا به دنیا آمد و فرزند سوم خانواده‌ای مذهبی بود. در کودکی از بیماری‌هایی مانند نرمی استخوان و تب‌های روماتیسمی رنج می‌برد، در دوران مدرسه گاهی رابطه‌ای تنش‌آمیز با والدین خود داشت و به‌دلیل ضعف جسمی، در کلاس ورزش شرکت نمی‌کرد. نوشیدن مشروب، رقص و کشیدن سیگار نیز در خانواده‌اش چندان پذیرفته نبود.

در بیست‌سالگی برای تحصیل در رشته زیست‌شناسی خانه پدری را ترک کرد. تحصیلات خود را پس از دانشگاه بودن که کرسی زیست‌شناسی آن معروف بود، در دانشگاه هاروارد ادامه داد. کینزی از ابتدای جوانی سال‌ها به تحقیقات حشرشناسی مشغول و در کارش موفق بود.

پژوهش‌های او در باب آمیزش جنسی از سال ۱۹۳۶ در دانشگاه و با برگزاری دوره‌هایی برای مشاوره ازدواج آغاز شد. از آنجا بود که گردآوری اطلاعات درباره رفتارهای جنسی زنان و مردان را طی مصاحبه‌هایی آغاز کرد. اولویت پرسش‌های او نه موضوع‌هایی مانند رابطه دو جنس یا بارداری، بلکه داده‌های آماری درباره ارضای جنسی بود.

او با اطلاعات آماری نشان داد چه درصدی از زنان و مردان خودارضایی یا رابطه جنسی خارج از زندگی مشترکشان داشته‌اند.

نگاهی از دریچه جنسیت

در سال ۱۹۴۷ "موسسه پژوهش‌های جنسی کینزی" با اقدام این محقق در دانشگاه ایندیانا پدید آمد. کینزی تا آن زمان هزاران نمونه از تجربه‌های جنسی را برای کتاب "رفتار جنسی انسان مذکر" گرد آورده بود. او دریافته بود که پژوهش‌های علمی و آماری ناچیزی در باب رفتار جنسی انسان وجود دارند.



آلفرد کینزی، رئیس موسسه پژوهش‌های جنسی دانشگاه ایندیانا در آمریکا، در میان گروه محققان موسسه در سال ۱۹۵۳

کینزی به "نظریه فرگشت" (تکامل) چارلز داروین، زیست‌شناس بریتانیایی، و دگرگونی انواع جانداران معتقد بود. انسان هم برای او گونه‌ای حیوان بود که امیال طبیعی و شهوانی متنوع خاص خود را دارد.

از دریچه جهان‌بینی زیست‌شناسانه او، تنها تجرد، پرهیزکاری در امور جنسی و ازدواج دیر هنگام اختلال به‌شمار می‌رفتند و همجنس‌گرایی نیز امری طبیعی بود.

با این تصورات از انسان و باور به تنوع در امکان ارضای میل جنسی برای هر دو جنس، کینزی در پی آزادی ارتباط، به‌دور از محدودیت‌های اجتماعی بود. در سال‌های دهه ۱۹۴۰ هنوز در بسیاری از ایالت‌های آمریکا همجنس‌گرایی و ارتباط جنسی میان سفیدپوستان و سیاه‌پوستان مجازات در پی داشت. از این جهت دو کتاب کینزی در باب رفتارهای جنسی شوکی برای جامعه آمریکا بودند.

انتقاد از روش‌ها

مخالفان کینزی به او بی‌بندوباری و همجنس‌گرایی نسبت داده‌اند. علت بعضی انتقادها گردآوری گسترده داده‌هایی درباره رفتارهای جنسی بود که طی ۱۵ سال تحقیق، با پاسخ‌های هزاران شهروند آمریکایی به‌شروط فاش نشدن نام‌های‌شان به دست آمده بودند.

بسیاری از داده‌های آماری پژوهش‌های او از پرسش‌نامه‌هایی با بیش از ۳۰۰ سوال به دست آمده بودند. این روش با حریم خصوصی افراد مرتبط و در سال‌های پایانی دهه ۱۹۴۰ یافتن افرادی برای پاسخ به آن‌ها دشوار بود.



جو دیت ریسمن، دانشمند علوم ارتباطات و از منتقدان مشهور روش‌های تحقیق آلفرد کینزی

گروه‌های محافظه‌کار مسیحی نیز بر این زیست‌شناس در بررسی رفتارهای جنسی خرده می‌گرفتند: کینزی برای پژوهش‌هایش از صدها مورد آمیزش جنسی ویدیوهای تهیه کرد و از همکاری‌اش نیز می‌خواست با همسر یا شریک زندگی خود در این کار شرکت

کنند. بخشی از پژوهش‌های او نیز بر پرسش‌هایی از روسپی‌ها و همجنس‌گرایان استوار بودند.

منتقد سرسخت او جودیت ریسمن، دانشمند علوم ارتباطات، معتقد است که دیدگاه‌های کینزی از جمله درباره ارضای جنسی در کودکان بر تجربه‌های بز هکارانه کودکان آزاران استوارند، عامل افسارگسیختگی هستند و از نظر اخلاقی و حقوقی جای سوال دارند. این استاد دانشگاه لیبرتی آمریکا در کتاب خود "جنایت‌های کینزی و پیامدهای آن" او را به باد انتقاد گرفت و پذیرش تجاوز جنسی را به وی نسبت داد.

کتاب دوم کینزی درباره "رفتار جنسی انسان مونث" نیز در سال ۱۹۵۳ با مخالفت‌هایی روبه‌رو شد: کینزی در آن کتاب نوشت بیش از ۶۰ درصد افراد مونث در تحقیقات او خودارضایی داشته‌اند، ۲۸ درصدشان تجربه‌های همجنس‌گرایانه و بیش از سه درصد نیز تجربه‌هایی با حیوان‌ها داشته‌اند. این داده‌ها نیز باعث موضع‌گیری‌هایی علیه او شدند.

«روشنگری»

کینزی در پاسخ بعضی انتقادها به این موضوع اشاره می‌کرد که در پژوهش‌ها، مسئول ثبت داده‌ها و گردآوری واقعیت‌هاست، نه دآوری اخلاقی.

او در کتاب "رفتار جنسی انسان مونث" در این باره نوشت: «باید آشکارا گفت که هدف اصلی پژوهش ما وسعت بخشیدن به شناخت و دانسته‌ها در زمینه‌ایست که اطلاعات و داده‌های علمی محدودی درباره آن وجود داشت.»

کینزی در دوره‌ای، هدف خود را "روشنگری در امور جنسی" می‌دانست. او برای نمونه مخالف برنامه‌های دولتی‌ای بود که در مدرسه‌ها به‌جای آموزش سازمان‌یافته به دانش‌آموزان، آن‌ها را به خویشن‌داری در برابر جنس مخالف تشویق می‌کردند.

با وجود انتقادهای اخلاقی و علمی از کینزی حتی پس از مرگ او در سال ۱۹۵۶ از دید بسیاری، آزادی جنسی در آمریکا و دیگر کشورهای غربی پس از سال‌های دهه ۱۹۶۰ از جمله نتیجه تحقیقات او هستند و آثار وی در نوع خود کم‌سابقه بوده‌اند

آموزش جنسی در مدارس ایران؛ تابویی قدیمی

عدم وجود آموزش جنسی در مدارس ایران، امری جدید یا موضوعی متعلق به دوره پس از انقلاب نیست بلکه ریشه در تابو بودن مسایل جنسی در جامعه دارد. ناآگاهی جنسی موضوعی است که باعث ایجاد بسیاری از مشکلات در زندگی افراد می‌شود.



نیمه، ۳۹ ساله و ساکن تهران می‌گوید: «نوجوانی من در دوره‌ای گذشته که هنوز اینترنت فراگیر نشده بود. در نتیجه برای من و تقریباً تمام دوستانم، فیلم‌های ویدیویی پورن و گفت‌وگوهای شهوانی با افرادی که سه یا چهار سال از ما بزرگتر بودند، تنها منابع آگاهی جنسی بودند. تصویر غلطی که فیلم‌های پورن از رابطه جنسی ارائه می‌دهند، باعث شد که من تا سال‌ها بعد از ازدواج هم مسایل و ریزمکاری‌های رابطه جنسی را از راه آزمون و خطا فرا بگیرم و زندگی زناشویی‌ام شاهد ضربه‌های عاطفی فراوانی بود.»

تجربه نیمه، شاید تنها یکی از معضلات عدم آگاهی نسبت به مسایل جنسی باشد. نوعی ناآگاهی که سرچشمه آن، عدم وجود آموزش جنسی برای نوجوانان و جوانان در مدارس و در سنینی است که شخصیت آنها در حال شکل‌گیری است.

نیود آموزش مسایل جنسی در مدارس، می‌تواند موجب بسیاری مشکلات از جمله اختلال در روابط قبل و بعد از ازدواج، بالا رفتن آمار طلاق، ضربه‌پذیر کردن افراد در روابط عاطفی و شیوع بیماری‌های جنسی باشد.



سعید پیوندی، جامعه‌شناس

سعید پیوندی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در پاریس در گفت‌وگو با دویچه‌وله می‌گوید: «رابطه عاطفی بین دو نفر یکی از پیچیده‌ترین روابطی است که در دنیا وجود دارد. یکی از پیچیدگی‌ها، سکسوالیته و رابطه هر کدام از طرفین با این مساله است.

رابطه اشخاص با بدن خودشان و بدن شخص مقابل در ایران با تنش و مخفی‌کاری به دست می‌آید و افراد نمی‌توانند نزد بزرگسالان مسایل جنسی خود را مطرح کنند؛ در نتیجه ممکن است نگاهی غیرانسانی و تنها با تکیه بر بعد ارضای جسمی در افراد تقویت شود. در حقیقت مسایل سکسوالیته می‌تواند پایه خوشبختی یا جدایی بین افراد باشد اما جامعه به آسانی از کنار آن رد می‌شود».

مشکلات مربوط به نبود آموزش جنسی، دایره وسیعی از مردم با باورهای مختلف مذهبی یا غیرمذهبی را در بر می‌گیرد. محمد که امروز میانسالی را تجربه می‌کند، فردی بسیار مذهبی است. او با لبخند تلخی می‌گوید: «عاشق همسر اولم بودم. رابطه ما وقتی شکل گرفت که من ۲۲ سال و او تنها ۱۸ سال داشت. همه چیز برای یک ازدواج عاشقانه و شروع زندگی مهیا بود. خانواده‌ها هم مخالفتی نداشتند و به نظر می‌رسید در و تخته خوب با هم جفت شده‌اند، اما همان شب اول ازدواج، کار ما به جدایی تلخی رسید که دلایلش را نیز به کسی نگفتم.

من آن شب متوجه شدم که همسرم باکره نیست و این با توجه به مذهبی بودنم، ضربه‌ای بسیار سخت بود و از نظر روحی، ادامه زندگی مشترک برایم قابل تحمل نبود. سال‌ها بعد فهمیدم که پرده بکارت شکل‌های متفاوتی دارد و همسر اولم لزوماً رابطه جنسی پیش از ازدواج نداشته است.»

نپرداختن به مسایل جنسی در نظام آموزش ایران را می‌توان برگرفته از تابوی سکسوالیته در سطح جامعه سنتی و سیاست‌گذاری توسط حکومتی مذهبی دانست.

سعید پیوندی می‌گوید، نمی‌توان تنها مذهب را در این میان دخیل دانست؛ چرا که تغییری کیفی در این زمینه با قبل از انقلاب پیش نیامده بلکه بر تابو بودن آن تاکید بیشتر شده است. تفکیک جنسیتی، نگاه تبعیض‌آمیز نسبت به زن و مرد، حذف آموزش پیشگیری از بیماری‌هایی همچون ایدز در مدارس باعث شده این موضوع بیشتر به سکوت کشیده شود.

شیرزاد عبداللهی، کارشناس مسایل آموزش و پرورش در گفت‌وگو با دویچه‌وله می‌گوید: «مدیران آموزش و پرورش هم مانند بخشی از جامعه فکر می‌کنند که درباره مسایلی مانند رابطه دختر و پسر و حتی آسیب‌هایی مانند اعتیاد دانش‌آموزان، نباید به صورت علنی صحبت کرد؛ چرا که تصویر پاک‌تری که از مدرسه در اذهان وجود دارد، مخدوش می‌شود.

من فکر نمی‌کنم سنت تابو کردن مسایل جنسی ریشه در آموزه‌های مذهبی داشته باشد. وقتی در مدارس ما برای دختران کلاس سوم دبستان و پسران سوم راهنمایی، جشن تکلیف برگزار می‌شود، قاعدتاً طرح آموزش‌های جنسی به زبان علمی و متناسب با شرایط فرهنگی جامعه نباید معنی داشته باشد».



شیرزاد عبداللہی، کارشناس مسائل آموزش و پرورش

عبداللہی در ادامه صحبت‌های خود یکی دیگر از معضلات نظام آموزشی در این خصوص را نبود آموزش مربیان و مشاوران ذکر می‌کند: «آنچه متأسفانه در آموزش و پرورش مورد بی‌توجهی قرار گرفته، این است که آموزش در هر زمینه‌ای نیاز به افراد آموزش دیده و متخصص دارد. معلمان و مربیان و حتی مشاوران در مدارس هم درباره آموزش‌های جنسی اطلاعات درستی ندارند.»

«آموزش مسایل جنسی، ضروری و حیاتی است»

در دوران اصلاحات، جزوہ‌ای ۶ صفحہ‌ای درباره خطرات بیماری ایدز و راه‌های انتشار آن ضمیمہ کتاب زیست‌شناسی اول دبیرستان شدہ بود اما پس از روی کار آمدن محمود فرشیدی، وزیر آموزش و پرورش، جزوہ‌ها جمع‌آوری شدند.

به نقل از شیرزاد عبداللہی، فرشیدی گفته بود کہ پس از خواندن جزوہ، «عرق شرم» بر پیشانی‌اش نشسته بود در حالی‌کہ جزوہ یاد شدہ علمی بودہ و «تنہا یکی از بندہای آن بہ شیوع بیماری ایدز از طریق آمیزش جنسی اشارہ کردہ بود.»

داوود روستایی، قائم مقام سازمان دانش‌آموزی در خرداد ماہ سال گذشتہ گفته بود: «دانش‌آموزان در بیرون از مدرسہ تحت نظارت والدین خود هستند از همین رو آموزش و پرورش مسئولیت مستقیمی در قبال آن‌ها ندارد و ہر اتفاقی کہ خارج از مدرسہ بیافتد، ما مسؤل آن نیستیم.»

صحبت‌های روستایی در حالی بیان شد کہ آمار بیماری ایدز در میان دانش‌آموزان طی سال‌های قبل از آن افزایش یافته بود. روستایی در ادامہ تاکید کردہ بود: «در محیط مدرسہ کہ دخترها و پسرها جدا از ہم هستند، آیا شیوع ایدز اتفاق می‌افتد کہ از واژہ دانش‌آموز استفادہ می‌شود؟ واژہ دانش‌آموز زمانی باید بہ کار بردہ شود کہ فرد در اختیار مدرسہ است.»

سعید پیوندی معتقد است کہ نظام آموزشی ایران «شجاعت» وارد شدن بہ مسایل مربوط بہ امروز و آیندہ جوانان را ندارد و اگر مدرسہ بہ این مسایل نپردازد، راه دیگری وجود ندارد کہ بتوان بہ شکل علمی و از طریق گفت‌وگو با نگاہی باز، انتقادی و با فاصلہ بہ آن پرداخت.

پیوندی می‌گوید: «پیش از ہر چیزی موانع آموزش جنسی در مدارس ایران، فرہنگی و ایدئولوژیک است. پرداختن شفاف بہ چنین موضوعاتی در جامعہ‌ای سنتی و بستہ کہ خیلی از این موضوعات را حوزہ ممنوعہ می‌داند، در سایہ اتفاق می‌افتد. چنین جوامعی کم‌تر مایلند کہ وارد چنین بحث‌هایی شوند و بہ همین دلیل نظام آموزشی نیز تحت تاثیر این فضا قرار دارد. نظام آموزشی خجولانہ و بی‌توجہ بہ مسایل مربوط بہ جوانان عمل می‌کند.»

این کہ فکر کنیم مسالہ‌ای بہ این دلیل کہ نمی‌تواند در محیط مدرسہ وجود داشته باشد، پس در حوزہ مدرسہ نیست، در نتیجہ باید خیلی از مسایل را مسکوت نگہ داشت. پرداختن بہ مسایل جنسی در مدرسہ بہ عنوان تجربہ انسانی بہ جای بعد هشداردہندہ کہ می‌تواند در رابطہ جنسی بہ وجود بیاید - مانند بیماری‌ها - از ضروریات زندگی است.»

با این حال، سیاست‌گذاری نظام آموزش و پرورش در ایران، در دوره‌های مختلف شاهد تغییراتی بوده است. بنا بر اعلام وزارت آموزش و پرورش، از سال ۹۲ مبحث پیشگیری از بیماری ایدز در کتاب علوم زیستی و بهداشت سال اول دبیرستان گنجانده شده است؛ هر چند که در سال جاری این مبحث تنها در کتب درسی یازده استان ایران وارد شده؛ اما انتظار می‌رود در سال آینده تمام کشور را شامل شود.

نظام آموزشی ایران همگام با خطوط قرمز اجتماعی

دکتر محمود گلزاری، استاد دانشگاه دو سال پیش تحقیقی در مورد روابط دختر و پسر در سطح دبیرستان‌های دخترانه تهران انجام داد که نشان می‌داد ۸۰ درصد دختران دبیرستانی دوست پسر داشتند و سطح رابطه آنها از تماس تلفنی تا ارتباط جنسی، متفاوت بود.

عبداللهی با اشاره به این تحقیق می‌گوید: «با آن‌که دکتر گلزاری، فردی مسلمان، معتقد و از نظر سیاسی محافظه‌کار است؛ اما وقتی نتیجه تحقیق‌اش در یک سخنرانی مطرح شد، موجی از اعتراض به دنبال آورد.

حمیدرضا حاجی‌بابایی، وزیر آموزش و پرورش آن زمان گفت: «من فکر می‌کنم اگر خودم این حرف را زده بودم، گناهش برای تمام عمرم کافی بود.» در واقع برای عده‌ای فرقی نمی‌کند که چه کسی گوینده یک حرف است، مساله این‌جا بود که دکتر گلزار یک تابو را شکسته بود.»

سعید پیوندی اما معتقد است که جامعه ایران با نوعی کمبود اساسی در زمینه آموزش مسایل جنسی روبه‌رو است در حالی که سکسوالیته در خلاء اجتماعی وجود ندارد؛ بلکه بخشی از روابط اجتماعی افراد است.

او می‌گوید: «در خیلی از کشورها وظیفه نظام آموزشی مقابله با تابوها و مسایلی است که در حوزه اجتماعی مطرح نشده یا بد مطرح می‌شود. کار نظام آموزشی این است که بیشتر به آینده بنگرد تا شهروند بتواند فردا را بسازد. در نتیجه نظام آموزشی باید جلوتر از خطوط قرمز حرکت کند.

جوان‌های ما به خاطر آن‌که هیچ آموزش خاصی در این زمینه نمی‌بینند، در خفا و گاهی با تنش با این روندها آشنا می‌شوند که عدم آگاهی خیلی از مواقع باعث ایجاد مشکلات زیادی در بعد عملی، بیماری و احساسی خواهد شد.»

به گفته نیما، شهروند ۳۹ ساله تهرانی، همین یادگیری غلط مسایل جنسی از طریق فیلم‌های پورن باعث شد تا وی در روابط جنسی متعدهش، بیماری جنسی را تجربه کند و از همه مهم‌تر اینکه تا سال‌ها نگاهی غیر برابر و کالایی به زن داشته باشد؛ چرا که این همان چیزی است که فیلم‌های پورن به نوجوان‌های نسل او منتقل کردند.

چگونگی ورود نظام آموزشی به مسایل جنسی

از آن‌جا که مسایل جنسی در ایران تابویی اجتماعی- فرهنگی شناخته می‌شود و متخصصی برای آموزش آنها در مدارس و دانشگاه‌ها وجود ندارد، تنها پس از بررسی موانع این مسئله می‌توان به راه‌های مختلف وارد شدن این نظام به وظیفه‌ی آن یعنی آموزش پرداخت.

سعید پیوندی معتقد است که نظام آموزشی می‌تواند از چند ورودی به این موضوع بپردازد: «باید دقت داشت که این موضوع پیش از هر چیزی دانشی است که فرد باید در مورد خودش و جنس دیگر بدانند تا بتواند به تدریج در تجربه‌های روزمره‌اش از آن استفاده کند.

بعد دوم که نظام آموزشی می‌تواند انجام دهد، به تصاویری برمی‌گردد که از زن و مرد و نقش‌های اجتماعی آن‌ها در کتاب‌ها ارائه می‌دهد؛ هرچه این نقش‌ها برابرتر باشند یا واقعیت‌های اجتماع و خواسته‌های انسانی را مطرح کنند، رابطه با سکسوالیته هم با دغدغه کمتر و با معنای بیشتری خواهد بود.

بعد سوم را می‌توان بعد تجربی دانست که از طریق نوشته‌ها در کتاب‌های درسی و زندگی افراد به شکل غیرمستقیم و تجربی به دست می‌آید تا به بچه‌ها کمک کند که هم دانش بیشتری داشته باشند و هم به شهروندی تبدیل شوند که به این مساله نگاهی سالم و انسانی دارد. غیر از این سه بعد که تنوریک‌اند، در بعد زندگی روزمره، مدرسه به شکل عملی می‌تواند ابتکاراتی به خرج دهد که بچه‌ها با این مسایل آشنا شوند.»

شیرزاد عبداللہی با اشارہ بہ صحبت‌های معاون یک مدرسہ می‌گوید: «آن خانم معاون بہ من گفت کہ در مدرسہ ما از ہر ۳۰ دانش‌آموز بالای ۲۵ نفر دوست پسر دارند. اما نکتہ‌ای کہ در صحبت‌های او برایم شگفت‌انگیز بود، این است کہ اغلب دخترها دو تا دوست پسر دارند؛ یکی میان‌سال برای تیغ‌زدن و دیگری جوان برای لذت بردن.

درست است کہ نمی‌شود این مسالہ را بدون انجام یک تحقیق جامع، انکار کرد یا تعمیم داد اما نشانہ‌ای است کہ باید بہ آن توجہ کرد؛ زیر پوست آرام شہر، اتفاق‌هایی می‌افتد کہ ما عمدا نمی‌خواہیم ببینیم و نمی‌خواہیم دربارہ آن چیزی بشنویم.»



در مدارس آلمان معلمان بیولوژی با نشان دادن مدل‌های پلاستیکی یا چوبی بہ شکل آلت تناسلی مرد و زن بہ دانش‌آموزان نحوه استفاده از وسایل بہداشتی و پیش‌گیرندہ را آموزش می‌دهند

آموزش مسایل جنسی در غرب

اگر مسایل مربوط بہ بدن انسان را بہ دو بخش تقسیم کنیم، آموزش آن در غرب بہ دو دورہ تقسیم می‌شود. اگر منظور شناخت عینی از آن باشد در دورہ ابتدائی، دانش‌آموزان با بدن خود و جنس مخالف آشنا می‌شوند کہ دیدی علمی است. اما در سال‌های بعد از دورہ راهنمایی این شناخت بہ ارتباط جنسی، روش‌های پیش‌گیری و بہداشت مسایل جنسی مربوط می‌شود.

سعید پیوندی معتقد است کہ شناخت اولیه کودکان باعث می‌شود کہ رابطہ‌ی آن‌ها با سکسوالیته، رابطہ‌ای معنادارتر و با شناخت بیشتر باشد.

او با تاکید بر لزوم آموزش بہداشت می‌گوید: «بہداشت سکسوالیته یک بعد خیلی مهم این شناخت است. از سوی دیگر جوان‌ها می‌توانند راحت با ہم در تماس باشند و این تماس را می‌توانند در مدرسہ و بیرون از آن داشته باشند. مشاورانی نیز در مدرسہ حضور دارند کہ اگر بچہ‌ها سوال یا مشکلی در این زمینه داشته باشند، می‌توانند بہ آن‌ها مراجعہ کنند.»

پاتریسیا، معلم مدرسہ‌ای در پاریس می‌گوید کہ پسر نہ سالہ‌اش آگاہی نسبتاً خوبی در مورد بدن خودش، اندام‌های جنسی، کارکرد کاندوم و روش تولید مثل دارد و تمام این مسایل در دورہ دبستان بہ آنها آموزش داده شدہ است و او و شوهرش نقش مکمل را در کنار آموزش‌های جنسی مدرسہ برای فرزندشان ایفا کردہ‌اند.

مسایل جنسی در غرب سال‌ہاست کہ مسایلی حل شدہ محسوب می‌شوند و نظام آموزشی نگاہی بسیار باز بہ آن دارد. برای ہمین جوانان خیلی راحت‌تر می‌توانند از طریق شناخت و تجربہ با ابعاد مختلف آن آشنا شوند و در نتیجہ می‌توانند رابطہ‌ای انسانی و سالم با طرف مقابل داشته باشند و این رابطہ را بہ شکل تقسیم عاطفہ و تبادل عاطفی بہ وجود آورند.

نوشتن از عشق و سکس، اما فقط با اسم مستعار

سخن از روابط عاشقانه، نیازهای جنسی و بحث در این بارہ در جامعہ ایران سادہ نیست. در شرایطی کہ مطرح کردن مسائلی از این دست تابوشکنی تعبیر می‌شود، زنانی هستند کہ از این تجربیات در وبلاگ‌هایشان البتہ با نام مستعار می‌نویسند.



"آفتاب صبح" اثر ادوارد هوپر

زنانی هستند که اسم‌های مستعار برای خود برگزیده‌اند و تجربیات و وسوسه‌ها و نیازهای خود را به معرض دید هزاران خواننده در سراسر دنیا می‌گذارند. ویولتا، یکی از کسانی است که سال‌ها با جمع دیگری از زنان در قالب وبلاگی به نام "نسوان مطلقه معلقه" در باره تجربیات شخصی خود از مسائل پیرامونش می‌نوشت که بخشی را نیز روابط عاشقانه و سکسی تشکیل می‌داد.

حالا مدتی است که وبلاگ پیشین، جای خود را به وبلاگی به نام "سیب و سرگشتگی" بخشیده و نویسندگان همان وبلاگ در آدرس جدید می‌نویسند.

پرداختن به سکسوالیته از زبان و دید یک زن

ویولتا در مورد چگونگی تصمیم به نوشتن در این قالب و مسیر می‌گوید: «نطفه این وبلاگ در یک شب گرم تابستانی در تهران بین چند دوست صمیمی بسته شد که همگی هم مطلقه بودیم. آن شب بیان تجربه‌هایی که بسیار صمیمی بود و هرگز هم جایی با صدای بلند گفته نشده بود، ما را به این نتیجه رساند که شاید این تجربیات آن قدرها هم شخصی نباشد و مطرح کردنش در قالب یک وبلاگ فرصتی را برای گفتگو در مورد این "رازهای مگو" فراهم کند. این تصمیم به صورت جمعی گرفته شد. تکتک ما شهادتی را پیدا کردیم که اگر تنها بودیم، سال‌های سال هم طول می‌کشید تا به وجود بیاید.»

ویولتا معتقد است، نوشتن در مورد احساسات و تجربیات جنسی زنان در ادبیات ما سابقه چندانی ندارد.

او در این باره می‌گوید: «جامعه، تاریخ و ادبیات ما از کنار زنان در سکوت عبور کرده است. اگر هم چیزی در مورد زن، زنانگی و سکسوالیته نوشته شده بیشتر به قلم مردها و از یک زاویه مردانه روایت شده است که الزاما مطابق با واقعیت نیست. این وبلاگ فرصت مناسبی بود که سوی دیگر این داستان‌ها از زبان یک زن هم شنیده شود. ما در جامعه‌ای در حال گذار زندگی می‌کنیم. تعاریف سنتی گذشته در مورد زن‌ها، نیازها، خواسته‌ها و رفتار جنسی و روابط بین دو جنس نیاز به بازبینی اساسی دارد. سعی کردیم که بخشی از واقعیت‌های امروز جامعه را بازتاب بدهیم و برای این کار از تجربیات بسیار شخصی خودمان آغاز کردیم.»

رابطه جنسی تنها برای بچه‌دار شدن

تعداد وبلاگ‌هایی که می‌توان در آنها نوشته‌هایی از این جنس را یافت، کم نیست. "مادیان وحشی" نام مستعار نویسنده وبلاگ دیگری به نام "ته‌سیگار" است که دلایلش برای این سبک نوشتن و مطرح کردن بسیاری از تجربیات عاشقانه و جنسی‌اش به نوع نگرشی باز می‌گردد که خانواده و جامعه به او تحمیل کرده است.

نویسنده این وبلاگ می‌گوید: «خانواده‌ها در ایران همیشه با موضوعات جنسی بچه‌هایشان با سانسور برخورد کردند. این حس را به بچه‌هایشان می‌دهند که حتی اگر به این مسئله که نیاز طبیعی‌شان هست، فکر هم نکنند، دچار خطای بزرگی شده‌اند. من هم در خانواده ای بزرگ شدم که به همین شکل بود. با پدر و مادری که نه تنها با بچه‌هایشان در این مورد حرفی نمی‌زدند، بلکه در رابطه با خودشان هم این مسئله صدق می‌کرد. سکس در زندگی مشترکشان شاید فقط برای بچه‌دار شدن بود. پدر و مادرهایی که هیچ وقت خودشان هم به این موضوع فکر نکردند که می‌توان از رابطه جنسی لذت برد. مثل این می‌ماند که همیشه غذا را برای رفع گرسنگی بخوریم و هیچ وقت از آن لذتی نبریم پس چرا نباید در این مورد حرف زد و یا حتی نوشت.»



"صبح در کارولینای جنوبی" اثر ادوارد هوپر

نوشتن از ممنوعه‌ها با اسم مستعار

شجاعت نوشتن از مباحثی که در جامعه ایران تابو محسوب می‌شود، حالا با نام مستعار به دست آمده است. اسامی مستعاری که هویت واقعی نویسنده را حتی برای نزدیکترین افراد و ایسته به صاحب وبلاگ مخفی نگاه می‌دارد.

مسرت امیرابراهیمی، استاد دانشگاه "یوسی‌ال آمریکا" و محقق در زمینه مسائل آن‌لاین، در یکی از نشست‌های "مطالعات زنان انجمن جامعه‌شناسی" به سایت "کانون زنان ایران" گفته است: «وبلاگ‌نویسی و به طور کلی دنیای مجازی، مطلقاً گسسته از دنیای واقعی نیست. محیط اجتماعی کاملاً بر نوشتار افراد تاثیر می‌گذارد. از آنجا که در وبلاگ‌نویسی غیبت فیزیکی وجود دارد، مستعارنویسی در فضایی که شرایط اجتماعی و فرهنگی پیچیده‌ای دارد می‌تواند تصویر واقعی‌تری از جامعه ارائه دهد. زنان در فضای اجتماعی و فرهنگی ایران با بایدها و نبایدهای بسیاری درگیرند که موجب می‌شود هویت اصلی‌شان گم شود. زنان با وبلاگ‌نویسی می‌توانند در قالب اسم مستعار به راحتی از خودشان بگویند.»

نویسنده وبلاگ "تسهیگار" در مورد وبلاگ‌نویسی با اسم مستعار می‌گوید: «فارغ از اینکه می‌توان با اسم مستعار در مورد همه چیز بسیار راحت‌تر نوشت، اصولاً برای مخاطب ناشناخته‌ها جذاب‌تر است. با اسم مستعار از هر آنچه که ممنوع هم باشد، می‌نویسم.»

ویولتا از نویسندگان وبلاگ "سیب و سرگشتگی" هم برای نوشتن با اسم اصلی دلایل خاص خودش را دارد: «انتخاب اسم مستعار چند دلیل داشت. جامعه ایران نگاه بسته‌ای به زن‌هایی دارد که در قالب سنتی جامعه نمی‌گنجند. مطرح شدن اسم اصلی هر کدام از نویسندگان این وبلاگ تنها دست و پای ما را می‌بست. از دید هنری هم که نگاه کنیم، خیلی از نویسندگان و وبلاگ‌نویس‌ها از اسامی مستعار استفاده می‌کنند. تا امروز پس از انتشار مطالب در وبلاگ‌مان از تهدید به قتل تا مقایسه شدن با میلان کوندرا را تجربه کردیم. از پیشنهاد کمک‌های مالی به دلار تا پیشنهاد دوستی و ازدواج داشتیم. برخی هم که ما را با مشاور مسائل خانواده و یا سکسولوژیست اشتباه می‌گیرند و در مورد مسائل خصوصی‌شان راهنمایی و مشاوره می‌خواهند. شاید اگر به اسم واقعی می‌نوشتیم بسیاری از این واکنش‌ها را تا به امروز تجربه نمی‌کردیم.»

«امان از زمانی که صاحب قلم زن باشد»

حتی اگر هویت اصلی نویسنده وبلاگ مخفی بماند و بخواهد در مورد روابط عاشقانه و تجربیات سکسی خود بنویسد، باز هم چندان ساده نیست. زنانی که با نام مستعار می‌نویسند از گزند زبان مخاطبانشان در امان نیستند، در صورتی که معتقدند مردان این سبک نوشته‌ها دارای حاشیه امن‌تری هستند و کسی در مورد آنها قضاوت بدی نمی‌کند.

یکی از نویسندگان وبلاگ "سیب و سرگشتگی" در مطلبی در آوریل سال ۲۰۱۲ می‌نویسد: «نوشتن در مورد سکس به نظرم خطرناک است. جامعه آمادگی پذیرش این موضوع را ندارد اما وبلاگ‌هایی هستند که در مورد این موضوعات می‌نویسند. وبلاگ‌هایی که به قلم مردها نوشته می‌شوند. هیچ‌کس نویسندگان این وبلاگ‌ها را سرزنش نمی‌کند. هیچ‌کس اعتراضی ندارد که چرا تجربیات سکس‌شان را در وبلاگ‌هایشان می‌نویسند اما امان از زمانی که صاحب قلم زن باشد.»

نویسنده وبلاگ "ته‌سیگار" هم تجربه مشابهی دارد و می‌گوید: «مردان وبلاگ‌نویسی که در مورد این مسائل می‌نویسند، بی‌پروا از الفاظ مختلف استفاده می‌کنند. مخاطبان هم پیغام‌های تشکر ارسال می‌کنند اما اگر همان مطالب را یک زن بنویسد، بسیاری با الفاظ بسیار زشت نویسنده زن را مورد خطاب قرار می‌دهند. برای مخاطب، اینکه یک زن هم حق دارد همان مطالب را بنویسد، پذیرفته شده نیست. وقتی که تصمیم گرفتم که از تجربیات شخصی‌ام در مورد روابط عاشقانه و یا سکسی‌ام بنویسم، به این فکر کردم که باید این ساختار کلیشه‌ای شکسته شود که فقط مردان حق نوشتن در مورد این مسائل را دارند.»

مطرح کردن بخشی از واقعیت وجود آدمی

زنانی که مطالبی از این جنس نوشته‌ها در وبلاگ‌هایشان دیده می‌شود، مسائل جنسی را بخشی از واقعیت وجودی آدمی می‌دانند و بی‌پروا از موضوعاتی که وجود دارد می‌نویسند و به تصورات غلطی که افراد از این مقوله دارند نیز نقد می‌کنند.

برای مثال یکی از نویسندگان وبلاگ "سیب و سرگشتگی" می‌نویسد: «... بعضی از مردها قبل از اینکه دست یک زن واقعی رو بگیرند، با ستاره‌های فیلم‌های پورنو ماه غسل رفته‌اند و از بس یک سکس طبیعی نداشتند، فکر می‌کنند شکل طبیعی پستان شبیه یک توپ بسکتبال است و هر شکل دیگه‌ای هم قبول نیست... پستان یک آدم طبیعی در اثر نیروی جاذبه به سمت پایین است نه به سمت آسمان... بگذریم...»

نویسنده وبلاگ "ته‌سیگار" هم در یکی از نوشته‌های خود دلیل تصورات اشتباه در مورد مسائل جنسی را مطرح می‌کند و با انتقاد از این موضوع می‌نویسد: «...چند وقت پیش استادم خواست یک مقاله در مورد یک موضوع بی‌اهمیت بنویسیم و من از اهمیت سکس نوشتم. علت اینکه من اینقدر به این مسئله فکر می‌کنم فرهنگی است که در آن بزرگ شده‌ام. فرهنگی که همیشه موقع دیدن فیلم، یک نفر ریموت را دستش می‌گرفت تا صحنه‌های بوس و بغل را جلو بزند. فرهنگی که وقتی عروسی کردم، همه دنبال آمار پرده بکارت من بودند. فرهنگی که توی مدرسه همیشه به حریم خصوصی ما تجاوز می‌شد و کیف‌هایمان را می‌ریختند وسط حیاط مدرسه و می‌گشتند تا مبادا یک فیلم یا موزیک غیرمجاز توی کیفمان باشد. فرهنگی که با شدت هر چیزی که مربوط به سکس است را به زور توی کمد می‌چپاند به امید اینکه فراموش شود یا ندیده گرفته شود...»

آنها با وجود تمام محدودیت‌ها از تجربه عشق، سکسوالیته و زندگی‌های مشترکشان می‌نویسند و این موضوعات را نه تنها تابو نمی‌دانند بلکه صحبت و نوشتن از آنها را ضروری می‌بینند.

ویولتا از نویسندگان وبلاگ "سیب و سرگشتگی" در این باره می‌گوید: «شما روز نوشته‌های زیادی را می‌بینید که نویسنده‌اش در مورد سویی که برای ناهار پخته، نوشته است. پوست‌کندن هویج‌ها را هم با جزئیات شرح داده است. اگر از من بپرسید، این دست‌نوشته‌ها بیشتر در محدوده شخصی قرار می‌گیرد. مطرح کردن مسائلی که به هر نحوی انسان، روابط و احساساتش را منعکس کند در واقع خیلی هم عمومی است. برای اینکه انسان با همه وضعیت وجودی‌اش موضوعی عمومی است و این شامل خصوصی‌ترین لحظات انسان‌ها هم می‌شود. من تفاوت بسیاری بین به اشتراک گذاشتن تجربه رنده کردن هویج و نوشتن از تجربه سکس نمی‌بینم. هر دوی این تجربیات می‌تواند بی‌نهایت شخصی و بی‌نهایت عمومی باشد. کارل راجرز می‌گوید، "آن چیزی که از همه شخصی‌تر است، از همه عمومی‌تر است." این دیگر هنر نویسنده است که تا چه حد می‌تواند خواننده را با آن تجربه همراه کند و چیزی بسیار شخصی را تبدیل به درد مشترکی کند که باید فریاد کرد.»

زنانی که تصمیم گرفتند از تجربه عشق، سکسوالیته و رابطه‌های خود بنویسند، جامعه ایران را به دلایل متعدد فرهنگی، سنتی و مذهبی آنچنان بسته دیده بودند که اجازه طرح این مسائل را تنها با نوشتن در وبلاگ‌هایشان آن هم با نام مستعار میسر می‌دانستند. آنها اما حالا معتقدند که با نوشتن در مورد این موضوعات می‌توانند به راحتی از آن چیزی هم صحبت کنند که تا به امروز مطرح کردنش نیز در جامعه ایران با دشواری‌های بسیار زیاد همراه بود.

ویولتا از نویسندگان وبلاگ "سیب و سرگشتگی" حاصل این همه سکوت و سرکوب موضوعی به این اهمیت را به جز افتادن از آن طرف بام نمی‌بیند و می‌گوید: «بدیهی است که شما هر چقدر یک توپ را با شدت و فشار بیشتری در آب فشار دهید، وقتی که رها شد با شدت بیشتر به سمت مخالفش پرتاب می‌شود.»

وقتی سکس، به استقلال زنان کمک می‌کند

مریا اشتوکر، گردآورنده‌ی مجموعه‌ی مقاله‌های مهم‌ترین نمایندگان فمینیسم اروپا و آمریکا، می‌گوید که موج جدید فمینیسم در غرب، شیوه‌ی فکری گرد و غبار گرفته و عبوسی نیست و به خوبی با سکس و شوخ‌طبعی و سرگرمی کنار می‌آید.



روی جلد کتاب "فمینیسم، سکسی است"

عنوان کتاب این است: "فمینیسم، سکسی است". در نگاه اول به‌نظر می‌رسد، از جمله کتاب‌های "خودآموزی" است که به زنان رهنمود می‌دهد، چگونه می‌توانند از طریق سکس، قلب مردان را به تسخیر درآورند، بر آنان غلبه کنند و در نتیجه به "حق خود برسند". ولی وقتی نقدهای تجلیل‌آمیز روزنامه‌های چپ، مثل "تاتس بولین" را درباره‌ی آن می‌خوانی، متوجه می‌شوی که "فمینیسم، سکسی است"، کتابی جدی است که در آن مقاله‌های مهم‌ترین نمایندگان فمینیسم اروپا و آمریکا درباره‌ی مرحله‌ی کنونی فمینیسم در غرب، منتشر شده است. شاید به همین خاطر صفحه‌ی "اشپیکل - آنلاین" هم بخشی از این مقاله‌ها را برای آن که از قافله‌ی بحث

درباره‌ی موج نوی فمینیسم در آلمان عقب‌نماند، به چاپ رسانده است. مریا اشتوکر

) Mirja Stöcker

(گردآورنده‌ی این کتاب است که در شرکت نشر "اولریکه هلمر" به چاپ رسیده است.

موج نوی حق‌طلبی زنان

موج نوی فمینیسم در آلمان که از سال ۲۰۰۴ شکل گرفت، موجی است که زنان و روشنفکران این جامعه آن را آغاز کردند و اکنون نیز در امر گسترش آن می‌کوشند. این حرکت، در واقع واکنش به کارزاری بود که محافظه‌کاران و رسانه‌های هوادار آنان به راه انداختند و در مقالات گوناگون خود، "مرگ فمینیسم" را اعلام کردند. اینان در نوشته‌های خود، زنان را به "بازگشت به آشپزخانه" و انجام وظایف زنانه‌ی خود، مثل بزرگ کردن اطفال و رتق و فتق امور خانواده، فرا می‌خواندند. دست‌آوردهای فمینیسم از دیدگاه آنان، چیزی جز "انقراض تدریجی نسل آلمانی و رو به پیری رفتن جامعه‌ی آلمان نبود". مقصر در این میان، نه روابط و نابسامانی‌های اجتماعی، بلکه زنان بودند که به‌جای نشستن در خانه و مراقبت از بچه‌ها، وقت خود را برای کسب مقام و جایگاه اجتماعی و شغل مورد پسند خود صرف کرده‌اند.

تهاجم‌های مکتوب

در این کارزار، کتاب جنجال‌آفرین نویسنده‌ی محافظه‌کار آلمانی، اوا هرمن، به نام "اصل‌کشتی نوح"، نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. این چهره‌ی محبوب تلویزیونی که در شبکه‌ی دولتی

"NDR

"، گوینده‌ی اخبار بود، به دلیل افراط در دفاع از "کانون گرم خانواده" از کار اخراج شد، زیرا در آخرین گفت‌وگوهایش از "مقام پر ارج مادری در دوره‌ی نازی‌ها" تمجید کرد. او در مصاحبه‌ای گفت: «در آن زمان، زنان و مادران جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده بودند. آن‌ها در ایجاد نژاد آریایی نقش مهمی بر عهده داشتند. احترام به زنان در دوران نازی‌ها، واقعیت غیرقابل انکاری است.»

یکی دیگر از کتاب‌هایی که در کارزار علیه فمینیسم، نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و همچنان نیز دارد، رمانی با عنوان "نواحی مرطوب" از شارلوت روزه است. این نویسنده در قالب داستانی پورنوگونه، پدیده‌ی طلاق، آسیب‌های اجتماعی و پی‌آمدهای ناگوار آن بر فرزندان این خانواده‌ها را به باد انتقاد می‌گیرد و تفکرات فمینیستی را عامل اصلی آن می‌داند. تصاویر "سکسی غیرمتعارف" در این رمان چنان "بی‌پروا نقاشی شده" که خود نویسنده، خواندن آن را تنها به علاقمندان بالای ۲۱ سال توصیه می‌کند.

پاسخ‌های آلفایی

در پاسخ به این تهاجمات مکتوب، سه زن جوان روزنامه‌نگار، کتابی به بازار عرضه کردند که عنوان نویددهنده‌ی "ما دختران آلفا" را یدک می‌کشد.

این سه روزنامه‌نگار،

مردیت هاف)

Meredith Haaf

(، سوزانه کلینگنر

)Susanne Klingner

(و باربارا اشترایدل

) Barbara Streidl

(نام دارند. آنان در کتاب خود توضیح می‌دهند: «چرا فمینیسم زندگی را زیباتر می‌کند.» این موضع، در زیر تیتر کتاب هم آمده است.



مریا اشتوکر، گردآورنده‌ی مجموعه‌ی مقالات مهم‌ترین نمایندگان فمینیسم اروپا و آمریکا در کتاب "فمینیسم، سکسی است"

از تفاوت‌های دیدگاهی این پیشتازان با هواداران فمینیسم رادیکال یکی این است که "دختران آلفا"، به مد و آرایش اهمیت می‌دهند، ولی نه تا آنجا که مدل‌های زیبایی این و آن مجله‌ی مد را سرمشق خود قرار دهند و به عروسک تبدیل شوند. اینان از شعار "بکشید و خوشگلم کنید" بیزارند و می‌خواهند به دنیا نشان دهند که جهان، تنها در تساوی بین زن و مرد، زیباست! ولی این شعار را با نظریه‌های پرطمطراق تزئین نمی‌کنند و نمی‌خواهند برای "فمینیسم خود، مبانی و اصول غیرقابل عدول" تعیین کنند. آن‌ها در کتاب "ما دختران آلفا" برداشت خود را از فمینیسم و چگونگی پیاده کردن آن را در جامعه‌ی آلمان، به زبانی ساده مطرح کرده‌اند.

رفع نابرابری

کتاب "فمینیسم، سکسی است"، یکی از کتاب‌های موفق است که در جهت پشتیبانی از فعالیت‌های روشنگرانه‌ی "دختران آلفا" در آلمان منتشر شده است و آنان را با مباحثی چون "نکته‌هایی تازه درباره‌ی فمینیسم جدید"، "آیا فمینیسم می‌تواند سکسی باشد؟"، "کدام فمینیسم قادر به از بین بردن نابرابری‌هاست" و ... آشنا می‌سازد. دویچه وله با مریا اشتوکر، گردآورنده‌ی مقاله‌های این کتاب گفت‌وگو کرده است:

دویچه وله: این روزها کلمه‌ی "سکس" در آگهی‌های تبلیغاتی زیاد تکرار می‌شود، مثلاً "خست، شهوات‌انگیز" است و از این قبیل... چرا عنوان کتاب جدیدتان را "فمینیسم، سکسی است" انتخاب کرده‌اید؟ آیا این عنوان خود زن‌ستیزانه نیست؟ شاید خواسته‌اید از این طریق بازاریابی کنید؟

مریا اشتوکر: من خواسته‌ام با این عنوان، این موضوع را زیر سؤال ببرم که می‌گویند، فمینیسم به خاطر جدی بودنش و مردستیزی شهرت خوبی ندارد، یا کلیشه‌هایی را نظیر اینکه امروزه زنان باعلاقه از فمینیسم حرف نمی‌زنند. عنوان "فمینیسم، سکسی است"، به‌طور طنزآلودی این مفهوم را القا می‌کند که فمینیسم، شیوه‌ی فکری گرد و غبار گرفته و عبوسی نیست و به خوبی با سکس و شوخ‌طبعی و سرگرمی کنار می‌آید.

مدتی است که بیشتر روزنامه‌های آلمانی از "مرگ فمینیسم" حرف می‌زنند و فریاد "زنده باد اصل زن سنتی" سر داده‌اند. چگونه می‌توان سخت‌جانی قرارداده‌ها و سنت‌ها را در جامعه‌ی پیشرفته و صنعتی آلمان، آن‌هم با وجود قوانین دیرپای تساوی حقوق، توضیح داد؟

من فکر نمی‌کنم که فمینیسم مرده باشد. البته تصاویر کلیشه‌ای در مورد فمینیسم و نقش زن و مرد هنوز سخت جان‌اند. کلیشه‌هایی مثل "چرا مردان نمی‌توانند خوب گوش بدهند و زنان نمی‌توانند خوب پارک کنند؟" در این رابطه عنوان "مادر سنگدل" هم که پدیده‌ای صد

در صد آلمانی است و به زنانی گفته می‌شود که به فکر کار و شغل و جایگاه اجتماعی هستند، در این چارچوب می‌گنجد. از آنجا که رسانه‌ها در درجه‌ی اول این کلیشه‌ها را بازتولید می‌کنند، در بسیاری جاها به کمبود آگاهی در زمینه‌ی مسائل جنسیتی و فمینیسم برمی‌خوریم. نمی‌خواهم حالا در این باره که چرا اصولاً این زاویه‌ی دید در رسانه‌ها حاکم است، فلسفه‌بافی کنم. به هر حال افراد روشن و باز هم که به طور مرتب روزنامه می‌خوانند و اخبار گوش می‌دهند، مشکل دستیابی به دانش فمینیستی و آگاهی درباره‌ی پژوهش‌های مدرن جنسیتی دارند.

چرا اغلب صفحه‌های "بررسی کتاب" روزنامه‌های آلمان، از کتاب اوا هرمن

)Eva Herman

(تعریف کردند؟ با کدام یک از تزه‌های او موافق نیستید: "زمان استقلال زنان گذشته"؟

کتاب اوا هرمن بحث‌های موافق و مخالف بسیاری را برانگیخت. خیلی از زنان جوان به خاطر تزه‌های عقب‌افتاده‌ی او حتی جرأت کردند و خود را فمینیست خواندند. خیلی‌ها آنچه هرمن تبلیغ کرده را رد می‌کنند. اوا هرمن در کتابش اصلاً دلیلی نیاورده، و تنها تصویر جنسیتی ناشی از یک ایدئولوژی عقب‌مانده را بازتولید کرده است. خیلی زود معلوم شد که او اصلاً از فمینیسم چیزی نمی‌داند و فقط کلیشه‌ها را ردیف کرده است.

چرا در کتابتان فقط نظرات موافق فمینیسم را گرد آورده‌اید؟

دلایلی که بتوان جدی گرفت هم در این زمینه وجود دارد؟ من نمی‌شناسم!



اوا هرمن، نویسنده‌ی کتاب "اصل کشتی نوح". او در آخرین گفت‌وگوهایش از "مقام پر ارج مادری در دوره‌ی نازی‌ها" تمجید کرد.

موج سوم فمینیسم چه تفاوت‌هایی با موج دوم دارد؟ شما هم با نویسنده‌ی آمریکایی، لئورا تاننباوم

)Leora Tanenbaum

(موافقتی که از "فمینیسم با روژ لب" صحبت می‌کند؟

فمینیسم و روژ لب با هم تضادی ندارند! چرا داشته باشند؟ فمینیسم جدید برای کسی نسخه نمی‌پیچد که چگونه باید رفتار کند یا ظاهر شود. از این رو جنبه‌های زیاد متفاوتی را در برمی‌گیرد و یکسان‌ساز نیست؛ طوری که هنوز بعضی‌ها ادعا می‌کنند. از سوی دیگر اجباری برای "متفاوت‌بودن" هم نباید وجود داشته باشد. روشن است که این به‌اصطلاح فمینیسم جدید با تصویر خشک و رادیکال جنبش قبلی تفاوت دارد. برای من، در اصل امری واضح و روشن است: فمینیسم بیشتر به معنای احقاق آزادی و اعتماد بنفس بیشتر برای زنان است و این به نوبه‌ی خود به معنای امکان بهره‌گیری از لذت و خوشی بیشتر در زندگی زنان هم هست و از این طریق نیز، نهایتاً در زندگی مردان.

آیا می‌توان این فمینیسم را به کشورهای دیگر برد یا صادر کرد؟ آیا "فمینیست‌های اسلامی" می‌توانند از تجربه‌های فمینیست‌ها در آلمان بهره ببرند؟

امروزه فمینیسم بر پایه‌ی هویت جنسیتی ساخته نشده است. زن‌ها بسیار متفاوتند و منافع گوناگونی را هم دنبال می‌کنند. برای اعمال این فمینیسم نوین باید تمام زنان را با هم متحد کرد، آن‌ها را با تفاوت‌هایشان پذیرفت و با وجود این، منافعشان را به‌طور مشترک دنبال کرد. نطفه‌های این حرکت، در حال حاضر خیلی خوب به چشم می‌آیند. سیلوانا کوخ - مهرین، تنا دورن و شارلوت‌ه روشه مثلاً تفاوت‌های بسیاری با هم دارند، ولی همه فمینیست هستند.

در مقیاس اروپایی، ما باید تازه مقدار زیادی فمینیسم و سیاست‌ها و روش‌های برابری‌طلبانه هم وارد کنیم، چون به اندازه‌ی دیگران پیشرفت نکرده‌ایم. دیگران هم در نمونه‌ی آلمان می‌بینند که اعمال سیاست‌های برابری‌خواهانه تا چه اندازه دشوار است. این روندی طولانی است. و این که ما هیچ‌وقت از گرایش‌ها و شیوه‌های عقب‌مانده که عملاً اعمال می‌شوند، در امان نیستیم.

امیدوارم خواهران مسلمان فمینیست ما هم از نمونه‌ی ما این نتیجه را بگیرند که پافشاری بر سر تشکیل اتحادیه‌هایی که برای کسب حقوق آنان فعالیت می‌کنند، استراتژی‌ای موفقیت‌آمیز است.

میریا اشتوکر در سال ۱۹۷۸ به دنیا آمده و در رشته‌های ادبیات آلمانی، فلسفه و روانشناسی تحصیل کرده است. او به عنوان کارشناس کتاب در انتشاراتی اولریکه هلمر کار می‌کند و تا کنون کتاب‌های بسیاری در زمینه‌ی فمینیسم گردآوری و منتشر کرده است. کتاب "فمینیسم، سکسی است" یکی از آخرین آثار اوست.

نویسنده: فهیمه فرسای

تحریریه: کیواندخت قهاری

عشق و کامجویی در ادبیات تبعید

سیف: «در ادبیات تبعید، ما داریم چهره‌های دیگر از خود را کشف می‌کنیم. "من"ی را که سالهای سال هویت خود را در جمع می‌یافت و معنا می‌کرد، به کناری نهادیم و همچون "ذن کیشوت"، سوار اسب شدیم تا جهانی دیگر را کشف کنیم.»



روی جلد کتاب پژوهشی "عشق در ادبیات داستانی ایران در تبعید"

چندی است که کتاب پژوهشی "عشق در ادبیات داستانی ایران در تبعید" از نویسنده‌ی ایرانی، اسد سیف که در انتشارات فروغ به چاپ رسیده، به بازار آمده است. سیف در این کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای به مقوله‌ی "عشق" از جنبه‌های گونه‌گون و نه تنها در ادبیات معاصر در تبعید، بلکه همچنین در ایران باستان نیز پرداخته است. او همچنین در این بررسی، در باره‌ی مذهب و تأثیر خوانش‌های متفاوت آن بر جنسیت، تحقیق کرده است. بخشی از این پژوهش جامع به "عشق در ادبیات ایران پس از اسلام" اختصاص داده شده است. "همچننگرایی در ادبیات کلاسیک ایران" و "عشق در فرهنگ‌های فارسی"، از جمله فصل‌های خواندنی این کتاب هستند. بررسی نقش زن و جایگاه او در ادبیات گذشته و حال، این تحقیق را کامل می‌کنند. سیف در این رابطه می‌نویسد: «زن در فرهنگ ما دارای خصلتی دوگانه است، یا کامبخش است یا بارگیر، گاه منبع الهام است و گاه سرچشمه لذت و خوشی، هم وسیله بی‌بند وباری،

شهوت و تمنا و کامجویی است و هم پناهگاه مرد، مادر و آفریننده و نگاهبان زندگی. اگر مرد تجسم خیر باشد، زن نماد شر است. در همین رابطه است که زن را شیطان می‌خوانند...» برای آشنایی بیشتر با این اثر پژوهشی با اسد سیف به گفت‌وگو نشستیم:

دوچه وله: شما ادبیات داستانی ایران را در سه کتاب از سه زاویه بررسی کرده‌اید؛ زندگی، عشق و مرگ. برای این گزینش چه معیارهایی را در نظر داشتید؟

اسد سیف: سال‌ها پیش، آنگاه که وسوسه بررسی ادبیات داستانی ایران در تبعید در من به وجود آمد، فکر می‌کردم که می‌توان در چهارچوب‌های مختلفی با توجه به بُن‌مایه‌های مشترک، این کار را انجام داد. گذر زمان، تنوع آثار، پراکندگی ایرانیان، عدم دسترسی به همه آفریده‌های ادبی و مشکلاتی دیگر باعث شد تا ادامه کار شکلی دیگر به خود بگیرد و در نهایت، من بررسی خود را بر سه محور زندگی، عشق و مرگ متمرکز کردم. علت عمده این انتخاب بازتاب پُررنگ زندگی ما، از جان بدرندگان و از کشورتاراندشدگان است در آثار آفریده شده. ما با فرار خویش و یا ترک کشور، در اصل مرگ را پشت سر گذاشتیم و در جهان تبعید، زندگی و عشق را کشف کردیم و یا بهتر گفته باشم، داریم کشف می‌کنیم. و این ممکن نبود جز از راه کشف خویش. در ادبیات تبعید، ما داریم چهره‌های دیگر از خود را کشف می‌کنیم. "من"ی را که سالهای سال هویت خود را در جمع می‌یافت و معنا می‌کرد، به کناری نهادیم و همچون "زن کیشوت"، سوار اسب شدیم تا جهانی دیگر را کشف کنیم.

بیش از نیمی از کتاب "عشق..." به پژوهش‌های همه‌جانبه‌ی شما درباره‌ی "عشق در ایران باستان"، "اسلام و جنسیت"، "عشق در فرهنگ‌های فارسی"... اختصاص داده شده و نیم دیگر به "ادبیات در تبعید" می‌پردازد. اگر بخواهیم روی عنوان کتاب تکیه کنیم، که بررسی این مقوله را در ادبیات تبعید نوید می‌دهد، باید در انتظار جلد‌های دیگری هم باشیم؟



اسد سیف: نویسنده تبعیدی، کسی است تاراند شده از کشور خودی

علت تأکید بر ادبیات کهن ایران بر می‌گردد به تکرار ذهنیت دیروز در زندگی امروز ما. متأسفانه ما داریم به شکلی گذشته خود را تکرار می‌کنیم. اینجا و آنجا نشانه‌هایی از تَرَک برداشتن این ذهنیت دیده می‌شود که خوشایند است، اما عمومیت ندارد. در ادبیات داستانی امروز اروپا، آنگاه که صحبت از عشق می‌شود، به سنت "مادام بواری" فلور و یا "آنا کارنینا"ی تولستوی بر می‌گردیم و یا حتا بذرهایی که دو سده پیش "مارکی دوساد" بر زمین سراسر گناه "عشق زمینی" پاشید. ادبیات داستانی معاصر ما فاقد چنین سنتی است. ما هنوز تکلیف خود را با ادبیات کلاسیک خویش روشن نکرده‌ایم. در ادبیات زمان مشروطه گام‌هایی برداشته شد که به فرجام نرسید و همچون جنبش مشروطه ناکام ماند. در دهه چهل کوشش‌هایی آغاز شد که می‌رفت تا در این عرصه، راهگشا گردند. انقلاب سال ۵۷ این روند را نه تنها متوقف، بلکه به عقب برگرداند.

صد صفحه نخست کتاب من به پیش‌زمینه‌های عشق در فرهنگ و ادبیات ما پرداخته. زیرا فکر می‌کنم ریشه ذهنیت ما باید بر ما آشکار گردد و علت تکرار دیروز در امروز روشن شود. این در اصل، جستجوی "من" گمشده خویش است. ضرورت چاپ این بخش در کنار ادبیات تبعید، چیزی بود که به ذهنم راه یافت و فکر می‌کنم در روشن‌تر شدن مفهوم عشق به خواننده کمک خواهد کرد. البته جست و جوی آن در ادبیات و فرهنگ ما، برای من نیز فایده زیادی داشت. در دو جلد دیگر کتاب از دامنه چنین حاشیه‌ای کاسته می‌شود. این حاشیه در این جلد از کتاب فکر می‌کنم ضرورت داشت.

شما در بخش اول این کتاب که به ادبیات کهن می‌پردازد، از گونه‌های مختلف عشق نام برده‌اید؛ عشق عارفانه، عشق عذری، عشق مادر و فرزند، همجنس‌گرایی و... این بررسی ولی در بخش "ادبیات در تبعید"، بیشتر به پژوهش درباره‌ی رابطه‌ی بین زن و مرد محدود می‌شود. چرا؟

بررسی من بر اساس داستان‌هایی صورت گرفته که از سوی ایرانیان خارج از کشور منتشر شده است. در این آثار چهره‌های گوناگون عشق دیده می‌شود. برای نمونه داستان "سوغ" اثر شهلا شفیق، بنیان بر عشق مادر به فرزند دارد. و یا رمان "شالی به درازای جاده ابریشم" اثر مهستی شاهرخی، گفت و گوهای مادری‌ست با نطفه‌ای که در شکم دارد. و یا در رمان‌های "بیگانه‌ای در من"، اثر شکوه میرزادگی و "گسل" اثر ساسان قهرمان، عشق با انقلاب گره می‌خورد. در رمان "سایه‌ها" اثر منظر حسینی، عشق کشف خود است. در رمان "در جستجوی تجلی عشق" اثر هایدی صنعتی، عشق با وطن در می‌آمیزد.

با این‌همه نباید از نظر دور داشت که رابطه بین زن و مرد که شما به آن اشاره کرده‌اید، در میان آثار منتشر شده، بیشتر از همه علت به نظر من، از یک سوی بر می‌گردد به سرکوب شدن هر گونه رابطه عادی بین دو جنس در جمهوری اسلامی و تابوهای فرهنگی که در ما زندگی می‌کردند و حال در جهان تبعید، در مصاف با دنیای مدرن، کارآیی خویش را اندک اندک از دست می‌دهند. و از سوی دیگر کشف دنیای دیگری از رابطه‌ها بین دو جنس از سوی انسان تبعیدی و یا مهاجر.

یک چیز را نیز نباید از نظر دور داشت که بُن‌مایه هر گونه عشقی در جهان، به چگونگی رابطه دو جنس با هم بر می‌گردد. اگر این رابطه را حذف کنیم، در تعریف عشق دچار مشکل خواهیم شد.

به‌نظر می‌رسد، در برخی از آثار که بررسی کرده‌اید، بیشتر "کامجویی" مردان داستان مطرح شده تا "عشق"؛ مردانی که در این رابطه، به تعبیر خودتان مثل "گاونر" عمل می‌کنند. بر اساس چه معیارهایی این داستان‌ها را انتخاب کرده‌اید؟

در "هفت پیکر" نظامی گنجوی، در داستان "گنبد سیاه"، بهرام گور پس از ساختن هفت گنبد، آنگاه که دختران شاهان هفت اقلیم را در آن مستقر می‌کند، روز شنبه، نخستین روز هفته، به گنبد سیاه وارد می‌شود که دختر پادشاه هند در آن ساکن است. شاهزاده خانم داستان "شاه سیاه‌پوشان" را برای بهرام نقل می‌کند که داستانی است جالب و وصف حال ما. (در این‌جا آقای سیف، داستان را به‌طور مفصل شرح می‌دهد که ما برای کوتاه کردن مصاحبه از چاپ آن چشم پوشیدیم.)

لذت جنسی از والاترین لذت‌های زندگی است. عشق می‌تواند آن را نیز شامل گردد، اما تنها در آن نمی‌گنجد و دنیای بزرگتری می‌جوید. چگونگی رسیدن و یا استفاده از آن به سطح فرهنگ انسان‌ها مربوط است. با نگاهی به تاریخ، در برهه‌ای از زندگی اجتماعی، انسان را با حیوان در این عرصه تفاوت عمده‌ای نبود. رنسانس در اروپا، رنسانس تن را نیز شامل می‌شد. جنبش دهه شصت در غرب، انقلاب جنسی را نیز با خود به همراه داشت. با شکل‌گیری و رشد جنبش فمینیستی، افق دیگری در این عرصه گشوده شد. ادبیات اروپا بر چنین بستری شکل گرفت. ادبیات عاشقانه، نهالی بود که بر این زمین روئید. کشور ما در این عرصه، شاهدی بیش نبود. رمان، سوغات غرب است به ایران. زندگی ما، انسان ایرانی، در رمان اما بر می‌گردد به تجربه و فرهنگ خودمان. چیزی که در بالا نیز به آن اشاره کردم. از این جویبار کوچک نباید انتظار صید نهنگ داشت. همین که کوشش می‌شود تا در خلق آثار ادبی، گذشته تکرار نگردد و یا از گذشته به نفع امروز بهره‌برداری گردد، خود گامی است بزرگ که باید قدر آن را دانست. در این شکی نیست که در ادبیات عاشقانه غرب نیز کامجویی مطرح است، اما در گستره دامنه این مفهوم و چگونگی آن در رفتار اجتماعی، فرق است بین انسان اروپایی و ایرانی. در این شکی نیست که آن "گاونر" مورد اشاره شما که تعبیر یکی از نویسندگان ماست در رمان خود از رفتار شخصیت مرد، پشت دروازه‌های زمان خواهد ماند.

این‌که می‌بینیم بیشترین داستان‌های عاشقانه ما در تبعید صرفاً به "کامجویی" نظر دارند، علت را فکر می‌کنم باید در روند تجربه و یا کشفی جست که انسان ایرانی در جهان تبعید از سر می‌گذراند.

"خودآگاهی" زن در ادبیات که شما آن را بیشتر حاصل تلاش‌های نویسندگان زن و انتقال دیدگاه‌های آنان ارزیابی کرده‌اید، در اغلب داستان‌ها به‌گونه‌ای به "ابراز نیازهای جنسی" و "نحوه‌ی اجرای سکس" محدود شده است که شما آن را ناشی از نگاه "مدرن" زن به خود ارزیابی کرده‌اید. این نوع "محدودیت" برداشت از کجا آب می‌خورد؟



شہلا شفیق، داستان "سوغ" او در کتاب "عشق در ادبیات داستانی..." بررسی شده است

در این شکی نیست که "خودآگاهی" زن باید امری همهجانبه باشد. نمود آن را در گستره‌ی تحقیقاتی که "جنبش زنان ایران" به انجام رسانده، می‌توان به خوبی مشاهده کرد. در دستیابی به حقوق اجتماعی برابر با مرد است که آزادی جنسی نیز مطرح می‌شود. حق مالکیت زن بر تن خویش، بر رفتار جنسی او نیز تأثیر خواهد گذاشت. به نظرم در پی افراط و تفریط‌هاست که جامعه به تعادل دست خواهد یافت. هم‌زمان با گسترش تحقیقات و باز نمودن افق‌های تازه‌ای از زندگی زنان ایرانی در گذشته و حال که در واقع می‌توان آن را نوعی هویت‌یابی عنوان کرد، بازتاب این موضوع در ادبیات، یعنی داستانی کردن آن، می‌تواند در درک ما از موضوع کمی بزرگ باشد. اگر ببینیم که خودآگاهی همهجانبه است، پس لذت و رفتار جنسی را نیز باید شامل گردد.

شما در بررسی ادبیات کلاسیک، این نکته را عنوان کرده‌اید که "عشق مرد ایرانی به حتم باید از تونل شکنجه بگذرد و بدون شکنجه و زجر فاقد هر گونه لذتی است". در این رابطه، زنان به مثابه ستمگر، جفاکار و قاتل معرفی می‌شوند. این دیدگاه در ادبیات معاصر ما هم تکرار می‌شود. زمینه‌ی فرهنگی این‌گونه برخورد چیست؟

با نگاهی به ادبیات کلاسیک ایران و نمونه‌هایی از عاشقانه‌هایی که دیگر می‌بایست به تاریخ سپرده می‌شدند، چند گونه آن قابل تأکید است. گونه نخست "ویس و رامین" اسعد گرگانی است که این تجربه به علی گوناگون تکرار نشده است. گونه دوم "خسرو و شیرین" نظامی است که خود تحت تأثیر "ویس و رامین" بود. در شیرین نشانه‌هایی از ویس را می‌توان یافت. در داستان "خسرو و شیرین" شخصیتی به نام فرهاد را هم داریم که رقیب عشقی خسرو است. عاشقی هنرمند، دست و پا چلفتی، آن که قادر نیست زبان در کام بچرخاند و حرف دل بر زبان راند. عاشقی که به راه معشوق خود را می‌کشد، بی آن‌که احساس درونی خویش بر معشوق را آشکار گرداند. گونه سوم "لیلی و مجنون" نظامی است که ریشه در ادبیات عرب دارد. و در میان عاشقانه‌های ناب ادبیات عرب، خود وصله ناجوری است. قیس یا مجنون نیز هیچ دست کمی از فرهاد ندارد. آواره کوه و بیابان است. از تب عشق می‌سوزد و دل به یاد معشوق خوش دارد. عاشقی بی شهامت و جسارت که می‌کوشد عشق خویش را با رنج و دردی مُدام زنده نگاه دارد. لیلی اگرچه از مجنون اندکی باشهامت‌تر است، اما در کل عکس‌برگردان اوست.

متأسفانه نه رفتار ویس، بل‌که رفتار فرهاد و مجنون و لیلی در ادبیات ما تکرار شده و همچنان زنده است. البته شخصیت‌هایی همچون رامین و یا خسرو، نقش "مرد" تاریخی خود را همیشه بازی کرده‌اند. رامین در "ویس و رامین" و خسرو در "خسرو و شیرین" با زنان زیادی در رابطه بوده‌اند و این نه تنها از چشم معشوق دور نمانده، بلکه عادی تلقی شده است. برعکس، این شیرین است که در سراسر داستان غم حفظ "بکارت" دارد.

در زمان مشروطه، در "زهره و منوچهر" ایرج‌میرزا، با مسخره گرفتن و در اصل نقد چنین رفتارهایی، ادبیات ما می‌توانست راه دیگری ببیماید که متأسفانه نشد. با آغاز جنبش رمان‌نویسی در ایران نیز می‌بینیم که در تهران مخوف، مهین، شخصیت زن داستان، چهره‌ای کاملاً متفاوت دارد: با سواد است، کتاب می‌خواند، در برابر یکه‌تازی‌های پدر می‌ایستد، خود به رغم مخالفت پدر، مرد زندگی خویش را بر می‌گزیند و با او می‌گریزد. این زن می‌بایست به عنوان زن مدرن در تهران، شهری که می‌خواست فرهنگ روستایی را به کناری نهد و شهر به عنوان متعارف کلمه باشد، رشد کند. اما می‌بینم که تحت فشار جامعه جوان‌مرگ می‌شود. جامعه او را بر نمی‌تابد و به سنت فرهاد و لیلی و مجنون باز می‌گردد. که البته این پس‌رفت را در دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی نیز شاهدیم.

شما در مقدمه‌ی کتاب اشاره کرده‌اید که ادبیات تبعید جهان با ادبیات تبعید ایران نکات مشترک فراوانی دارند، ممکن است چند وجه اصلی این تشابه را توضیح دهید؟

نویسنده تبعیدی، کسی است تارنده شده از کشور خودی. در آثار نویسنده تبعیدی درد و رنج و امید موج می‌زند. نگاه او به کشور خویش، نگاهیست از دور. نگاه به گذشته در آثار او به شکلی خودیابی است. آثار او، همچون خود او، راه به درون کشور ندارند. آثار ادبی تبعیدیان، در شکل عالی خویش، هم به ادبیات خودی جان می‌بخشد و هم به ادبیات جهان. این ادبیات از سوی حاکمیت همیشه نفی شده است و کوشیده می‌شود تا ناچیز جلوه کند، در واقع اما از تاریخ ادبیات آن کشور جداشدنی نیست. ادبیات تبعید، در عین حال می‌تواند ادبیات اعتراض باشد که از این زاویه بار سیاسی با خود دارد. چنین مشخصه‌ای را در ادبیات تبعید آلمان، در زمان جنگ و ادبیات تبعید روسیه در زمان حکومت "شوراها" هم می‌توان دید.

این مشخصه‌ها را کم و بیش می‌توان در همه آثار تبعیدیان جهان در طول تاریخ مشاهده کرد. در رابطه با ادبیات کشور ما نیز وضع بر این سیاق است. با این تفاوت که با گسترش دامنه ارتباطات و شبکه‌های ارتباطی، در جهان امروز دیگر نمی‌توان همچون گذشته به این مقوله نگرست. جهان دگرگون شده، چهره‌هایی دیگر از مقولات ارائه می‌دارد که بحثی مفصل‌تر را می‌طلبد. با این همه بیشتر این مصادیق را در رابطه با کشور خود، هنوز نیز شاهدیم.

چند سال نگارش و تدوین این کتاب به طول انجامیده است؟

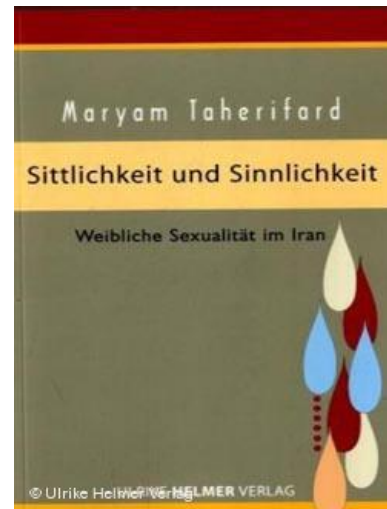
هستند بسیاری از محققین ایرانی در خارج از کشور که با اشتغال در مراکز دانشگاهی و یا تحقیقاتی کارشان در اصل زندگی‌شان را نیز می‌چرخاند. این مورد اما عمومیت ندارد. یکی از ویژگی‌های آثار آفریده شده در جهان تبعید، در کلیت خویش، این است که نویسنده تبعیدی نمی‌تواند در آن شرایطی کار کند که نویسنده کشور میزبان. در کنار صدها مشکل، غم نان و تن دادن به کاری که هیچ ربطی به ذوق و اشتیاق نویسنده ندارد، باعث می‌شود تا روند تولید به دارازا بکشد. ... من نیز در چنین شرایطی می‌نویسم. همان‌طور که در مقدمه کتاب یادآور شده‌ام، بخش نخست این سه جلد کتاب، تاریخ هیجده سال پیش را بر خود دارد. طبیعی‌ست که در شرایط عادی نمی‌بایست بیش از چند سال وقت صرف آن شود. کار غیر مستمر، آن‌هم اثری تحقیقی، در واقع عذابیست که رفع آن سخت‌جانی و سماجت می‌طلبد.

کتاب بعدی‌تان در باره‌ی "مرگ" کی منتشر می‌شود؟

دو جلد دیگر این کتاب آماده است. برای سپردن به چاپ، احتیاج به یک بازبینی دارد. در حال حاضر مشغول بازبینی جلد "مرگ در آثار داستانی ایران در تبعید" هستم که فکر می‌کنم تا پایان همین سال منتشر گردد. پس از آن به سراغ "زندگی در آثار داستانی ایران در تبعید" خواهم رفت.

زن و جنسیت و سکس

"سنت و شهوت؛ تمایلات جنسی زنان در ایران" عنوان کتابی پژوهشی از مریم طاهری‌فرد است که به تازگی به زبان آلمانی منتشر شده است. در این کتاب نویسنده به مسائلی چون روشنگری جنسی از دید زنان می‌پردازد.



روی جلد کتاب "سنت و شهوت"

"سنت و شهوت؛ تمایلات جنسی زنان در ایران" عنوان کتابی پژوهشی از مریم طاهری فرد است که به تازگی در انتشارات اولریکه هلمر به زبان آلمانی منتشر شده است.

در این کتاب ۳۸۰ صفحه‌ای طاهری فرد، مسئله‌ی تمایلات جنسی زنان و روابط آنان با مردان را در این زمینه از دید سه نسل بررسی کرده است. او در این کتاب ابتدا به بخش تنوریک مسئله می‌پردازد و سپس پژوهش‌های تجربی خود را مطرح می‌کند. قسمت تجربی شامل مصاحبه با سه نسل از یک خانواده و نیز گفت‌وگو با کارشناسان زن و مرد در باره‌ی موضوع جنسیت و سنت می‌شود. مصاحبه‌شوندگان به فشرهای گوناگون جامعه‌ی ایران تعلق دارند، تحصیلات و سرگذشت‌های متفاوتی را پشت سر گذاشته‌اند و هم در شهر و هم در روستا زندگی می‌کنند. کتاب "سنت و شهوت" دربرگیرنده‌ی پاسخ‌های این زنان به پرسش‌هایی درباره‌ی روشنگری جنسی، اولین تجربه در مورد سکس، عادت ماهانه، رابطه با همسر و مقوله‌هایی به نام ازدواج و تربیت دخترانشان است. طاهری فرد همچنین در این کتاب به ساختار اجتماعی - سیاسی جامعه‌ی ایران پس از انقلاب می‌پردازد که بر پیش‌زمینه‌ی اندیشگی و رفتاری این زنان تأثیر گذاشته است. به این ترتیب کتاب "سنت و شهوت"، سندی است که تغییرات و تحولات تعبیر از این مقوله‌ها را از نگاه زنان به ثبت می‌رساند و تأثیر اسلام بر زندگی روزمره‌ی آنان را باز می‌تاباند. از آنجا که "سنت و شهوت" در این زمینه یکی از تازه‌ترین پژوهش‌هاست با نویسنده‌ی آن، مریم طاهری فرد به گفت‌وگو نشستیم:

دوچهارم: مدت‌هاست که بحث و گفت‌وگو درباره‌ی زن و جنسیت و سکس، به ویژه در میان رسانه‌های برونمرزی فارسی زبان مد شده است. انگیزه‌ی شما از انتخاب این موضوع چه بوده است؟

مریم طاهری فرد: من در زندگی هرگز پیرو مد در هیچ زمینه‌ای نبوده‌ام. کیفیت کار همیشه برای من مهم بوده و نه ظواهر. قصد معروف شدن هم نداشته‌ام. انتخاب موضوع به دلیل مهم بودنش بوده و نه مد بودنش. و این که هر کسی جرأت پرداختن به چنین موضوعات پر اهمیتی را ندارد. ولی همیشه یک نفر یا عده‌ای باید کاری را شروع کنند تا دیگران هم راهشان را ادامه دهند.

کار من یک حرکت کوچک است که امیدوارم زمینه‌ی فعالیت‌های بعدی و نوشته‌های بعدی را آماده کند.

شما در کتاب خود ابتدا به بخش تنوریک و سپس به پژوهش‌های تجربی مربوط به آن پرداخته‌اید. قسمت تجربی شامل مصاحبه با سه نسل از یک خانواده و نیز گفت‌وگو با کارشناسان زن و مرد در باره‌ی موضوع جنسیت و سنت می‌شود. این شیوه چه مزیت‌هایی برای تحقیق شما داشته است؟

تحقیق در سه نسل که در سه مقطع تاریخی متفاوت زندگی کرده‌اند، نشان می‌دهد که تحولات تاریخی و سیاسی چه نقشی در افکار جامعه ایفا می‌کنند و تا چه حدی رشد یا عدم رشد آموزشی و تربیتی در خانواده‌ها ناشی از کم‌کاری‌ها و بی‌توجهی‌های نهادهای دولتی است.

تحولات ۱۰۰ سال گذشته در ایران و دست و پا زدن میان سنت و مدرنیته، نقشی اساسی در افکار جامعه‌ی ایران تا به امروز بازی کرده است که می‌بایستی به آن، بیش از این پرداخته شود. من فقط توانسته‌ام در تحقیقاتم به جزء کوچکی از این نوسانات و تغییرات و آن هم در یک زمینه‌ی به‌خصوص (رفتار جنسی) بپردازم.

مسئله سکس‌آلیته در جامعه ایران، خود به خود تابو است. شما در کتابتان "سنت و شهوت"، به موضوع "رگل شدن" زنان هم پرداخته اید. قصد تحریک داشتید یا روشنگری؟ اگر جنبه‌ی دوم مطرح باشد، به چه نتیجه‌ای می‌خواستید برسید؟

من با پرداختن به مسائل مربوط به رفتار جنسی در دختران و زنان و با به‌کار بردن کلماتی متداول در این زمینه به‌هیچ‌وجه قصد تحریک نداشته‌ام و شاید این کار فقط نوعی تابوشکنی باشد. ولی صرفاً روشنگری مدنظر من بوده است. من خودم دوران کودکی، نوجوانی و بزرگسالی‌ام را در جامعه‌ی ایران گذرانده‌ام و از عدم ناآگاهی در دوران بلوغ و زناشویی رنج برده‌ام. به عنوان مثال زمانی که برای اولین بار پر یود شدم، فکر کردم که پرده‌ی بکارتم را از دست داده‌ام. شب و روز گریه می‌کردم و جرأت بازگو کردنش را حتی به مادرم نداشتم. در تحقیقاتم هم، از بسیاری از دختران و زنان مشابه این تجربه را شنیده‌ام. یکی از آن‌ها حتی از ترس اطلاع خانواده از رازش، تصمیم به خودکشی گرفته بود. آیا همه‌ی این مسائل که من در این‌جا فقط جزئی از آن را مطرح کردم، دلیل کافی برای آن نبود که امروز در موردش تحقیق کنم و بنویسم که اگر مسئولان حتی ککشان هم نمی‌گرد، لاقلاً خانواده‌ها به فکر روشنگری خود و فرزندان خود باشند؟

همان‌طور که گفتم کمتر زنی جرأت و شهامت این را دارد که اول از خود شروع کند و از آبرو و حیثیت خود و خانواده‌اش نترسد.

معیار انتخاب این خانواده‌ها چه بوده است؟ برای پیدا کردن آن‌ها چه مشکلاتی داشتید؟

خانواده‌ها را تصادفی پیدا کردم. هیچ‌کدام را قبلاً نمی‌شناختم. از هر خانواده که پرسیدم، حاضر به همکاری و مصاحبه بود. از ارگان‌های دولتی کمکی نگرفتم، چون می‌دانستم که نه تنها کمکی نخواهند کرد، بلکه ممکن است حتی مانع کارم هم بشوند. البته این کار خطرات خود را هم داشت که بازگو کردنش را در این‌جا ضروری نمی‌دانم.



© Maryam Taherifard

مریم طاهری‌فرد: "کمتر زنی جرأت و شهامت این را دارد که اول از خود شروع کند و از آبرو و حیثیت خود و خانواده‌اش نترسد."

تعداد خانم‌هایی که خواهان مصاحبه بودند، آن‌قدر زیاد بود که مجبور می‌شدم انتخاب کنم. بعضی که مشکلات زیادی در این زمینه‌ها داشتند، تصور می‌کردند که من ناجی هستم که برای کمک به آن‌ها آمده‌ام و همه کاری هم از دستم ساخته است. بسیاری از آن‌ها به این شرط با من مصاحبه کردند که وقتی درسم تمام شد، برگردم و به آن‌ها کمک کنم. من خود اما می‌دانستم که این راه دراز است و یک دست صدا ندارد.

مصاحبه شونده‌گانم را هم از تهران و خانواده‌های مرفه و هم از شهرستان و کوچ‌نشینان انتخاب کردم که دریابم که داشتن این مشکلات عدیده در این زمینه‌ها ربطی به ثروت و فقر و طبقه ندارد. نتیجه این شد که ناآگاهی همه جا وجود دارد. درست است که خانواده‌ها (دختران و زنان) با من به راحتی از مسائل خصوصیشان حرف می‌زدند، ولی من مطمئن نیستم که همه، به‌خصوص دختران جوان از همه چیز سخن گفته باشند.

مثلاً در مورد خشونت و آزار جنسی فقط تعداد کمی و آن هم بسیار مختصر جواب دادند و من هم به همین دلیل زیاد وارد این بحث به‌خصوص نشدم. دلیل دیگرش هم این بود که تحقیق و نوشتن در همه‌ی این موارد طوماری می‌شد که فراتر از یک کار در مقطع دکترا بود.

با این حال در پایان کتابم اشاره به این کرده‌ام که مسئله‌ی آزار و سوءاستفاده‌ی جنسی موضوعی بسیار مهم و حساس است و با وجود تابو بودنش متداول هم هست که باید به آن پرداخت. من فقط می‌توانم از خود و چند نفری که در بچگی شهادت بازگوکردن رازشان را با من داشته‌اند، حرف بزنم و شاید همین، زمینه‌ی تحقیقات بعدیم باشد.

آیا تاثیر تحصیلات، مذهب، طبقه و ... هم در انتخاب این خانواده ها نقشی بازی کرده‌اند؟

تقریباً همه‌ی خانم‌هایی که من با آن‌ها مصاحبه کردم، دلیل عقب‌افتادگی و ناآگاهی خود و خانواده و جامعه را مذهب و سنت می‌دانستند. ولی معتقد بودند که اگر مذهب وسیله‌ای برای اعمال قدرت نباشد و با سیاست کاری نداشته باشد، این همه قدرت تأثیرگذاری نخواهد داشت. مشکل اساسی را بیشتر در سنت و جامعه مردسالار می‌دانستند.

در مورد تأثیر تحصیلات؛ مسلماً تحصیل رل مهمی در زندگی انسان‌ها بازی می‌کند. ولی این که در مدرسه چه چیز به انسان یاد می‌دهند، اهمیت دارد. در مدارس ما، بچه‌ها فقط تا حدودی آموزش می‌بینند. ولی از پرورش خبری نیست. بیشتر خانم‌ها و دخترخانم‌ها اگر اطلاعی از دوران و بهداشت بلوغ داشتند، فقط از معلمان دلسوزی شنیده بودند که حتماً آن‌ها هم به دلیل زن‌بودنشان با این دختران احساس همدردی می‌کردند و تجربیاتشان را در اختیار آن‌ها قرار می‌دادند. تجربه‌هایی که مسلماً کمتر جنبه‌ی علمی داشته‌اند. ولی خوب به از هیچی بوده‌اند.

این که چنین مسائلی به‌صورت درس یا بحثی علمی مطرح شود، فقط در دانشگاه از ترم سوم شروع می‌شود که در واحدی به نام تنظیم خانواده به جوانان، دختر و پسر جدا از هم، موارد جلوگیری از بارداری و بهداشت یاد داده می‌شود. بیشتر جوانان آن را کوتاه، ناکافی و غیرعلمی و دیر می‌دانستند و معتقد بودند که چنین مسائلی باید در مدارس راهنمایی و دبیرستان مطرح و یاد گرفته شوند. بعضی جلوتر رفته و دانستنشان را در مدارس ابتدایی واجب می‌شمردند.

شما بر اساس موارد و مثال‌هایی که در کتاب خانم مهرانگیز کار درباره‌ی "خشونت جنسی" آمده، این تز را مطرح کرده‌اید که پدوفیل بودن و آزارجنسی رساندن به بچه‌ها از جانب مردان و پسرهای جوان، به خاطر این است که آن‌ها امکان ارضای جنسی ندارند. ولی استدلال علمی‌ای در این زمینه ارائه نداده‌اید. چگونه به این نظر رسیده‌اید؟

سوءاستفاده جنسی، قهر جنسی و خشونت جنسی موضوعات رایجی در ایران هستند که پنهان و گاه آشکار مسیر خود را طی می‌کنند و تأثیرات سوء خود را بر روی افراد و کل جامعه می‌گذارند.

کاری که دولت ایران برای روشنگری انجام می‌دهد، آن‌قدر ناچیز است که جایی برای اظهار نظر و بحث نمی‌گذارد. اما هستند انسان‌های نیک‌خواه و شجاعی که جسته و گریخته، این‌جا و آن‌جا در این راه قدم‌هایی برمی‌دارند که این هم در مقابل مشکلاتی که جامعه و به‌خصوص جوانان و در درجه‌ی اول دختران ما با آن روبرو هستند، بسیار محدود و ناقص است. از این گذشته، همان‌طور که گفتم، مطرح کردن چنین موضوعاتی که در ایران تابو هستند، و در بسیاری موارد خطرناک، فقط از عهده‌ی عده‌ی محدودی برمی‌آید که تحقیقات خانم مهرانگیز کار جزو آن‌هاست. ولی در بسیاری از موارد دیگر، کارهایی که انجام شده و می‌شود، فقط حکم مسکن و درمان درد را دارد.

مریم طاهری‌فرد ۴۸ سال دارد، در تهران متولد شده و در همین شهر هم تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی خود را به پایان برده است. ادامه‌ی تحصیلاتش در هندوستان منجر به آشنایی و ازدواج طاهری‌فرد با همسرش در سال ۱۹۸۱ می‌شود. این ازدواج پس از ده سال به جدایی می‌انجامد. طاهری‌فرد در سال ۲۰۰۶ مدرک دکترای خود را از دانشکده‌ی تعلیم و تربیت دانشگاه فرانکفورت گرفته‌است و در حال حاضر در همین شهر، در دو ارگان دولتی مشغول به کار است.

حلال و حرام در عشق و سکس در جهان عرب

شیرین الفکی، روزنامه‌نگار بریتانیایی مصری تبار در کتاب خود نشان می‌دهد که چگونه قدرت‌های استعماری غرب در جهان عرب، با سنت ادبیات اروتیک در این کشورها به مبارزه پرداختند و آن را ممنوع اعلام کردند.



شیرین الفکی، روزنامه نگار بریتانیایی مصری تبار در نخستین کتاب پژوهشی خود به موضوع روابط جنسی و عشق در کشورهای عربی پرداخته است: "سکس و قلعه" نام این کتاب است که عنوان فرعی "زندگی عشقی در جهان دستخوش دگرگونی عرب" را بر خود دارد.

الفکی در این کتاب، تجربه‌ها و دیدگاه‌های جامعه‌شناسان، هنرمندان، روانکاوان، پزشکان، کارمندان دولت و مردم عادی کشورهای عربی را از مراکش تا عربستان سعودی به تصویر کشیده است.

عشق و سیاست، سکس و اقتصاد

این روزنامه‌نگار بریتانیایی - مصری که در کانادا بزرگ شده، معتقد است که عشق و سیاست و سکس و اقتصاد از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. او در این رابطه می‌نویسد: «چگونگی ارزیابی و برخورد به سکس، از دیدگاه‌های مذهبی، سنتی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی این و آن جامعه متأثر می‌شود.»

نقش جنسیت، هویت جنسی، گرایش‌ها، لذت و حریم جنسی، هنر عشق‌ورزی و غیره از سرفصل‌های اصلی کتاب "سکس و قلعه" است. به نظر این روزنامه‌نگار که برای نگارش کتاب خود پنج سال تحقیق کرده، سکس آیینه روابط حاکم بر جوامع عربی است، "روابطی که به انقلاب و دگرگونی در این کشورها انجامیده است."

شیرین الفکی معتقد است که سکس، همچنین معیار ارزیابی آینده‌ی اصلاحات سیاسی‌ای است که از سال ۲۰۱۰ در مصر، لیبی، تونس، یمن و کشورهای عربی دیگر آغاز شده است.

بایدها و نبایدهای سکسی

در "سکس و قلعه"، بیش از هر چیز به حلال و حرام‌های سکسی پرداخته شده است: این که چه عمل جنسی‌ای در چه رابطه و با چه کسی و در چه شرایطی از نظر زمامداران اسلام گرای وقت یا عرف و سنت حاکم بر جامعه حرام یا حلال است.

او در این رابطه می‌گوید: «روابط جنسی پیش از ازدواج در مصر و اغلب کشورهای عربی از نظر اخلاق اجتماعی پسندیده نیست. زن و مرد در زندگی زناشویی خود حتی درباره‌ی سکس و لذت جنسی صحبت نمی‌کنند. ختنه‌ی زنان و آزمایش بیکارت ممکن است از نظر قانونی ممنوع باشد، ولی به‌طور روزمره اعمال می‌شود. رفتار خشونت‌بار با همجنس‌گرایان از سوی مأموران امنیتی نیز از این قاعده مستثنی نیست.»

شیرین الفکی، در کتاب خود از سوی دیگر جایگاه اجتماعی و برخوردهای سکسی و جنسیتی را در رابطه با یکدیگر قرار می‌دهد و به عنوان مثال از گوشه‌هایی از زندگی دو مرد همجنس‌گرا به نام‌های منیر و نسیم که در قاهره زندگی می‌کنند، خبر می‌دهد.

نسیم، صاحب نام و ثروتمند است و منیر یک کارگر ساده. نسیم در صورت دستگیری به اتهام "انجام اعمال غیراخلاقی" با اعمال نفوذ بلافاصله آزاد می‌شود، ولی منیر، ماه‌ها در زندان می‌ماند: «منیر به من گفت که حتی یک بار، پس از دستگیری شکنجه شده و مورد تجاوز قرار گرفته است.»

در کتاب "سکس و قلعه" آمده است که هر چند در مصر همجنس‌گرایی غیرقانونی نیست، ولی پلیس و دادگستری با استناد به ماده‌ای که "رفتارهای غیرسنتی در جامعه را ممنوع دانسته"، همجنس‌گرایان و زنان بی‌پناه و غیرمزدوج را تحت فشار قرار می‌دهند و از این طریق قدرت‌نمایی می‌کنند.

عرف‌هایی اجتماعی و استعمار

کتاب پژوهشی "سکس و قلعه"، به زمینه‌های تاریخی حلال و حرام‌های سکسی که به نام "موازین اسلامی" در جوامع عربی مطرح می‌شوند، نیز می‌پردازد و برخی از آن‌ها را "ابتکارات قدرت‌های استعماری" مانند کشورهای فرانسه و بریتانیای کبیر می‌داند: «این قدرت‌ها به عنوان مثال، سقط جنین و داشتن روابط جنسی با همجنس را ممنوع و قابل مجازات اعلام کردند و سنت ادبیات اروتیک را که در طول نزدیک به ۱۲ قرن در دنیای عرب تکامل یافته بود، از میان برداشتند.»

"دیدنی عینی و خالی از تعصب"

بنا به نوشته‌ی منقد رادیو آلمان، کتاب "سکس و قلعه" از زاویه‌ی دید روزنامه‌نگاری که با فرهنگ غربی خو گرفته و سنت‌ها و زبان عربی را به‌خوبی می‌شناسد، نگاشته شده است. این منقد معتقد است که شیرین الفکی با "دیدنی عینی و خالی از تعصب و جهت‌گیری‌ای خاص" به این مسائل پرداخته است.

این روزنامه‌نگار ۴۵ ساله که سال‌ها با مجله‌ی "اکونومیست" و تلویزیون "الجزیره" همکاری داشته، در باره‌ی کودکی خود می‌نویسد: «خانواده‌ی من بیشتر به شیوه‌ی غربی زندگی می‌کرد تا شرقی و اسلامی. من مثلاً گوشت خوک نمی‌خوردم، لب به الکل نمی‌زدم و سوره‌ی "الفتح" را که پدر و مادرم به من یاد داده بودند، از حفظ بودم. با این حال ما به عنوان تنها خانواده‌ی مسلمان در محله‌مان، از اولین کسانی بودیم که در مراسم عید پاک مسیحی‌ها، تخم مرغ شکلاتی می‌خریدیم و به این و آن هم هدیه می‌دادیم.»

شیرین الفکی کوشیده است در کتاب خود، به توضیح و شرح و بسط موازین اسلامی حاکم بر کشورهای عربی پرداخته و آن‌ها را برجسته کند. برای این پژوهشگر، فردیت، تفاهم، مدارا و روایت زندگی مردم عادی همان اندازه ارزش دارد که تحلیل‌ها و بررسی‌های جامعه‌شناسانه‌ی خود از پدیده‌ای به نام سکس.

"سکس و قلعه" کتابی است که به جای ارائه‌ی پاسخ‌های حاضر و آماده، بیشتر به طرح پرسش‌های اساسی می‌پردازد.

سرکوب به نام عشق • درباره "تفاوت کوچک و پیامدهای بزرگ آن"

در اواسط دهه ۱۹۷۰ در آلمان کتابی به نام "تفاوت کوچک و پیامدهای بزرگ آن" نوشته آلیس شوارتسر، فمینیست مشهور آلمانی، منتشر شد. این کتاب که به ۱۱ زبان ترجمه شده، اثری برجسته در زمینه جنبش زنان به شمار می‌آید.



جلد "تفاوت کوچک و پیامدهای بزرگ آن"، اثر آلیس شوارتسر

سازمان ملل متحد سال ۱۹۷۵ را سال زنان نام نهاد. در آن سال زنان فعال سندیکایی و سیاستمدار در آلمان در بحثهای خود به موضوعهایی می‌پرداختند چون "کار خانگی بی‌مزد" و "گروههای کم‌درآمد". اما در کنار همه بحثهای رسمی آن سال در باره آزادی زن و برابرحقوقی زن و مرد، یک کتاب کوچک چاپ انتشارات "فیشر" بود که توانست نظر افکار عمومی را بیش از همه به خود جلب کند: کتاب "تفاوت کوچک و پیامدهای بزرگ آن: زنان درباره خودشان، آغاز یک راهی" اثر آلیس شوارتسر.

آلیس شوارتسر برای نوشتن اثر خود با ۱۶ زن مصاحبه کرده بود. در میان این زنان، افراد خانه‌دار و شاعلی، بچه‌دار و بی‌فرزند، دانشجو و بدون تحصیلات بودند. با وجود آنکه این زنان اصل و تبار متفاوتی داشتند، تجاربشان مشابه بود.

برای مثال یکی از زنان که ۳۲ ساله بود و پیش از ازدواجش به عنوان منشی کار می‌کرد، درباره موضوع دعوی تمامی دوره ده ساله تأهلش به نویسنده می‌گوید: «پیش از ازدواج در دفتری کار می‌کردم. اما بعدا بخاطر بچه‌ها دیگر نمی‌توانستم سر کار بروم. در طول دوره زناشویی‌ام وقتی می‌خواستم چیزی، مثلا انگلیسی، یاد بگیرم شوهرم می‌گفت برای چی می‌خواهی انگلیسی یاد بگیری؟ نمی‌توانست بفهمد که یک زن متأهل بخواهد انگلیسی یاد بگیرد. از طرفی من را تحقیر می‌کرد و می‌گفت که من هیچ چی نیستم و هیچ چیز نمی‌فهمم، از طرف دیگر نمی‌گذاشت من چیزی یاد بگیرم.»

این زن پس از دومین بچه خود می‌خواهد طلاق بگیرد، اما دوباره باردار می‌شود. با وجود حاملگی، برای طلاق به وکیلی مراجعه می‌کند. «آن موقع نزد وکیلی رفتم که مرا از دل و جرأت انداخت. به من گفت، اصلا شما چی می‌خواهید؟ پول بهتان می‌دهد، کتکتان هم که نمی‌زند. باید راضی باشید.»



آلیس شوارتسر امروز ناشر نشریه فمینیستی "اما" در آلمان است

آلیس شوارتسر در مورد زنانی که با آنها مصاحبه کرده می‌گوید: «من زنهایی را برای مصاحبه انتخاب کردم که زندگی‌شان نمونه زندگی هزاران زن دیگر باشد، زنهایی در موقعیتهای مختلف با سطح آگاهی گوناگون. بیشتر این زنها با مردها رابطه داشتند، برخی‌شان با زنها. برخی تنها بودند و کارهای سطح بالا داشتند، برخی نه. برخی خودآگاه بودند و برخی نه. ایده من این بود که حتی‌الامکان زنان زیادی بتوانند زندگی خودشان را در این نمونه‌ها بازبشناسند. من به هیچ وجه دنبال زنانی نبودم که سرنوشتشان تاسف‌برانگیز باشد، بلکه اینها زنانی بودند معمولی و اغلب جذاب که هر کس در زندگی روزمره ممکن است به آنها برخورد کند.»

موضوع کانونی کتاب: رابطه جنسی میان زن و مرد

این زنان در مصاحبه‌هایشان در باره آرزوهای برآورده نشده‌شان برای داشتن زندگی‌ای مستقل می‌گویند و اینکه خود را فدای خواست شوهرشان کرده‌اند. موضوع کتاب زندگی خصوصی روزانه زنان است. این موضوع در دهه ۱۹۷۰ تازه بود؛ برای نخستین بار بود که زنان آزادانه درباره زندگی خصوصی‌شان حرف می‌زدند و درباره آنچه در زندگی زناشویی‌شان خوشایند نبود. اما بیش از همه این کتاب به "تفاوت کوچک" می‌پردازد، به رابطه جنسی میان زن و مرد.

آلیس شوارتسر در این باره می‌گوید: «"تفاوت کوچک" کتاب سوم من بود. من متوجه شدم که یک چیز بسیار محوری وجود دارد که هیچ کس درباره آن حرف نمی‌زند. و آن هم رابطه خیلی خصوصی بین زن و مرد است، عشق و رابطه جنسی. به مرور برای من

روشن‌تر می‌شد که اگر به این موضوع نپردازیم، نمی‌توانیم مسائل دیگر را هم حل کنیم. سوال من از زنان این بود که عشق برایتان چگونه است؟ و همچنین رابطه جنسی؟»

نظریه تحریک‌آمیز شوارتسر این بود که انحصار جنسی مرد دلیل تعیین‌کننده برای وابستگی احساسی و اقتصادی زنان به مردان است، در برخوردهای نزدیک میان زنان و مردان مکانیسم‌های سلطه‌گری و تسلیم قابل رؤیت می‌شوند، در بالا و پایین قرار گرفتن، در فعال و مفعول بودن، قدرت مرد و ناتوانی زن بازتاب می‌یابد.

شوارتسر می‌گوید: «وقتی درباره سکس‌آلیته حرف می‌زنیم، طبیعی است که کار خانگی هم مطرح می‌شود و دید کلی در مورد زندگی، بچه‌ها، استقلال و دوستی. این کتاب به هیچ وجه فقط در باره سکس‌آلیته نیست، بلکه درباره نقش سکس‌آلیته در زندگی است. چگونه می‌خواهید درباره سکس‌آلیته حرف بزنید، وقتی می‌ترسید که ناخواسته حامله بشوید؟ چگونه می‌خواهید در این باره حرف بزنید، وقتی زن خانه‌دار وابسته‌ای هستید و شوهرتان می‌گوید، می‌دانی عزیزم، تو نمی‌توانی در این مورد حرف بزنی، تازه پول لباس جدیدت را دادم. نکته اصلی این است.»



در مصاحبه‌هایی که در این کتاب ثبت شده به ندرت نمونه‌ای از رابطه ارضاکنده میان زن و مرد وجود دارد. در برابر، سخن از نومیدی و ترس از دست دادن شوهر است. تقریباً همه زنانی که در مصاحبه شرکت کرده‌اند، رابطه جنسی خود را ارضاکنده نمی‌دانند. برای مثال، یکی از زنان که خانه‌دار و مادر سه فرزند است می‌گوید: «من مجبورم با او بخوابم. در اصل هر روز می‌گوید که لازم دارد. فعلاً به یک تا دو بار در هفته رضایت داده است. من معمولاً به چیز دیگری فکر می‌کنم. پشت به او می‌کنم و بدین ترتیب برای خودم تنها هستم.»

زنی دیگر در پاسخ به پرسش قاضی دادگاه طلاق در این مورد که آخرین نوبت همخوابگی وی با همسرش کی بوده می‌گوید، او ۲۶ آوریل برای آخرین بار با من خوابیده و من ۹ سال پیش با او.

شوارتسر در کتابش می‌نویسد، هنجارهای جنسی حاکم به کلی با نیازهای جنسی زنان بیگانه‌اند، بنابراین «چه چیز "دخول" را تایید می‌کند؟ در مورد زنان هیچ چیز، در مورد مردان بسیاری چیزها. چون عمل دخول که زن را مجبور به مفعول بودن می‌کند، برای مردان ساده‌ترین و راحت‌ترین عمل جنسی است.»

حمله مردان

پیش از آن هیچ کس در آلمان به این روشنی به مردان حمله نکرده بود، هیچ کس به این تندی از زنان نخواست به اعمال جنسی مردانه ندهند. تعجبی ندارد که مردان پس از انتشار کتاب شوارتسر سنگر گرفتند. آنان که همواره خود را در رختخواب زناشویی مطمئن حس می‌کردند، حال با حمله به مقدس‌ترین قلمروی خود مواجه شده بودند.

الیس شوارتسر در پاییز ۱۹۷۹ به شهرهای گوناگون آلمان سفر کرد تا کتابش را به بحث بگذارد. رسانه‌ها در همه جا از او به عنوان جادوگر و فمینیست مردکش یاد می‌کردند که هنجارها را به هم ریخته است.

آلیس شوارتسر هنوز هم از حمله‌های آن دوره مردان به خود با ناراحتی یاد می‌کند و می‌گوید البته انتظار چنین حمله‌هایی را داشته است. وی می‌گوید: «ثابت شده که بسیار تلاش می‌کنند زنانی را که برای حقوق زن مبارزه می‌کنند، اولاً مسخره کنند و ثانیاً به آنها تهمت‌های غیراخلاقی بزنند، ثالثاً بگویند که اینها جذاب نیستند، مثلاً می‌گویند، تو به مردها انتقاد می‌کنی؟ تعجبی ندارد با این قیافه‌ای که تو داری! کسی تو را به هر حال نمی‌خواهد، در مورد زن من موضوع فرق می‌کند، او شوهری دارد که عاشقش است. من در دهه ۱۹۷۰ با این نوع برخورد آشنا بودم. با این حال آدم ناراحت می‌شود.»

استقبال زنان

اما بسیاری از زنان از آلیس شوارتسر حمایت کردند. کتاب او را زنان اقشار مختلف آلمان می‌خواندند. این زنان امیدوار بودند که پاسخی برای پرسشهایی بیابند که حس می‌کردند با آن تنها مانده‌اند. به گفته آلیس شوارتسر، «زنان دیگر نمی‌خواستند سکوت کنند؛ بس‌شان بود. خواندن این کتاب برایشان مثل یک شوک مثبت بود. چیزی را که فکر می‌کردند مشکل کاملاً شخصی‌شان است و بخاطر ناتوانی‌هایشان بوجود آمده، حال در نزد بقیه هم می‌دیدند.»



یک گروه آلمانی زنان در دهه ۱۹۸۰ و آلیس شوارتسر در میان آن با میکروفون، نفر سوم ایستاده از چپ

در آن زمان گروه‌های زنان بسیاری در آلمان شکل گرفته بود. کتاب آلیس شوارتسر در دهه ۱۹۷۰ کتابی بود که زنان عضو این گروه‌ها حتماً خوانده بودند. در این دوره زنان آلمان برای حق سقط جنین مبارزه می‌کردند. فمینیستها برنامه‌هایی را به موضوع روشهای پیشگیری از بارداری اختصاص می‌دادند و از زنان می‌خواستند که از کلیسا که مخالف سقط جنین بود، خارج شوند.

به زودی در میان زنان این نظر شیوع یافت که زنان تنها وقتی می‌توانند در روابط خود با مردان تغییر بوجود آورند که خود تغییر یابند، آن هم بدون مردان. زنان، زنان را و عشق به یکدیگر را به عنوان راه‌هایی کشف کردند. از این موضوع برای نخستین بار در کتاب "تفاوت کوچک و پیامدهای بزرگ آن" به طور صریح سخن رفته است. زنانی که تمایلات همجنسگرایانه داشتند، جرأت می‌کنند هویت خود را به رسمیت بشناسند و در جامعه آسانتر با آن کنار بیایند.

انتقادهایی از سوی زنان چپ

در میان زنان چپ‌گرا انتقادهای تندی به این کتاب شکل گرفت. در انتقادات از جمله گفته می‌شد که شوارتسر موضوع رابطه جنسی را ساده می‌گیرد، یا با به انتقاد گرفتن روابط جنسی میان زن و مرد بر تفاوت‌های موجود میان دو جنس می‌افزاید.

در عمل، نه تنها مردان بلکه بسیاری از زنان هم با نظریه شوارتسر در این مورد که رابطه جنسی با مرد زائد است، مخالف بودند. زنانی که در گروه‌های زنان به صراحت می‌گفتند که رابطه جنسی با مردان را دوست دارند، مظنون به این بودند که می‌خواهند در نقش سنتی خود به عنوان زن بمانند. در نتیجه، برخی از آنان زیر فشار قرار می‌گرفتند تا برخلاف خواست خود رفتار کنند. از جمله یکی از بنیانگذاران مجله "کوراژ"، نخستین نشریه فمینیستی آلمان، در این مورد می‌گوید: «من از بسیاری از زنان در آن موقع

شنیدم که می‌گفتند به هیچ وجه دیگر حاضر به پذیرش دخول نیستند. ممکن است که چنین برداشتی، زمانی به خودمختاری زن کمک کند، اما امکان از هم پاشیدن رابطه را هم بوجود می‌آورد؛ و اینکه در زندگی یک فرد روابط زیادی از هم بپاشند، اصلا سالم نیست. ما آن موقع به این مسئله فکر نمی‌کردیم.»

وی معتقد است که فمینیست‌های آن دوره هنوز آزادی درونی آن را نداشتند که بگویند هر فردی آزاد است که ببیند چطور به خوشبختی می‌رسد و سکس‌آلیته برایش چه جایگاهی در این خوشبختی دارد. او همچنین انتقاد می‌کند به اینکه جنبش زنان آن دوره، زنان را بیش از هر چیز به چشم قربانی و موجوداتی صرفا رنج‌کشیده می‌دید.

روزآمدی کتاب

اما آلیس شوارتسر در سالهای پس از نوشتن کتابش هم بر این عقیده پافشارده است که قدرت مرد و بی‌قدرتی زن با مسئله جنسی در ارتباط است. وی می‌گوید، در طول این سالها آگاهی در مورد سکس‌آلیته و نیز درباره خشونت جنسی بیشتر شده، اما کتاب "تفاوت کوچک و پیامدهای بزرگ آن" هنوز هم روزآمد است، چون عرصه روابط جنسی حساس‌ترین عرصه‌ها در دنیایی است که مردان بر آن حکومت می‌کنند، در دنیایی که زنان قرن‌هاست عادت کرده‌اند به نام عشق تسلیم شوند و به خود فکر نکنند. به عقیده شوارتسر، در مورد برخی از موضوعها مثل خشونت جنسی به خوبی کار شده، اما موضوع بازی میان دو انسانی که با هم رابطه دارند، بسی زود تبدیل به تابو و خودفریبی می‌شود.

کتاب "تفاوت کوچک و پیامدهای بزرگ آن" هنوز خوانندگان زیادی دارد. این کتاب تبدیل به کتاب کلاسیک جنبش زنان شده، کتابی که زمانی مردان را تحریک می‌کرد و زنان را به فکر وامی‌داشت. امروز هم این کتاب همچنان روزآمد است، بخصوص برای زنانی که با مردان قدرت‌طلب و سنت‌خواه سر و کار دارند. این کتاب برای زنانی که خودآگاه هستند از این نظر جالب است که می‌توانند با خواندن آن بدانند که مادران آنها زیر چه فشارهایی قرار داشته‌اند و از چه باید خود را رها می‌کردند. از این رو این کتاب، کتابی است فراز نسلها.

آیا حیوانات هم از سکس احساس لذت و رضایت می‌کنند؟

نکات ناشناخته بسیاری درباره زندگی جنسی حیوانات وجود دارد. آیا لذت عمل جنسی و احساس رضایت از سکس در میان حیوانات هم وجود دارد یا این حس صرفا در انحصار انسان‌ها است؟



سکس در میان حیوانات با سکس انسان‌ها در کنار شباهت‌ها، تفاوت‌های اساسی هم دارد. انسان‌ها تنها موجودات زنده‌ای هستند که در حین سکس می‌توانند چشم در چشم هم بدوزند و از راه‌های گوناگون به اوج لذت برسند. اما آیا تحریک جنسی، احساس لذت در طول سکس و ارگاسم، وجه مشترک حیوانات و انسان‌ها است؟

آنها چه احساسی در جریان سکس دارند: لذت و رضایت یا درد، یا اساسا این یک کنش طبیعی و بی‌اهمیت برای آنهاست؟ بخش انگلیسی دوپچه‌وله به جست‌جوی پاسخ این پرسش‌ها رفته است.

لاکپشت‌های غول‌پیکر نر جزایر سیشل، در جریان سکس ناله می‌کنند. ناله‌های لاکپشت نر به ظاهر نشان‌دهنده لذت بردن از عمل جنسی است. اما لاکپشت ماده چطور؟ سکوت آنها نشان‌دهنده چیست؟ جاستین گراخ، بیولوژیستی که یک مرکز پرورش

لاکپشت‌های عظیم‌الجثه را در جزایر سیشل اداره می‌کند و رفتارهای جنسی آنها را هم زیر نظر دارد، می‌گوید «لاکپشت‌های ماده در جریان سکس بسیار عصبی هستند و نزدیک شدن به آنها در چنین مواقعی بسیار دشوار است.»



لاکپشت‌های غول‌پیکر نر، در حین سکس ناله می‌کنند

بررسی‌های او نشان می‌دهند که لاکپشت‌های نر، دائما لاکپشت‌های ماده را وادار به سکس می‌کنند. اما آیا این به معنی رنج بردن حیوانات ماده از سکس است؟ اساسا آنها غیر از درد چیزی را در طول سکس حس می‌کنند؟

ناحیه خاکستری

سباستین بالدوف، بیولوژیست دانشگاه بن که به بررسی رفتارهای جنسی حیوانات پرداخته، می‌گوید حیوانات ماده احتمالا احساس شدیدی در جریان سکس ندارند. او در گفت‌وگو با دویچه‌وله می‌گوید برای بسیاری از حیوانات «عمل جنسی چندان مهم نیست، اما کسی دقیقا نمی‌داند؛ این یک ناحیه خاکستری است.»



ممکن است احساس لذت از سکس در میان شامپانزه‌های ماده هم وجود داشته باشد

اما در این باره پژوهش‌های علمی بسیاری انجام شده است. بر اساس تحقیقات انجام‌شده، درک این‌که در حین سکس در ذهن حیوانات ماده چه می‌گذرد، بسیار دشوار است و نمی‌توان با قاطعیت گفت که احساس غالب در آنها رضایت است یا درد.

بالدوف می‌گوید «معمولا در میان حیوانات، جست‌وجو برای یافتن شریک جنسی مناسب برای تولید مثل زمان بیشتری می‌گیرد، اما عمل جنسی آنها معمولا سریع و ساده است.» به اعتقاد او «برای حیوانات، سکس بیشتر نوعی معامله است. هر دو جنس می‌خواهند از زاد و ولد مطمئن باشند، بنابراین وقتی شریک جنسی مناسب خود را می‌یابند، جنس نر آماده است که اسپرم خود را به بدن جنس ماده منتقل کند و جنس ماده هم آماده پذیرش آن است.»

سکس، معامله‌ای در میان حیوانات

درباره این‌که انسان در سیر تکاملی خود چگونه به ارگاسم رسیده، تئوری‌های علمی گوناگونی وجود دارد، از جمله این‌که احساس رضایت انسان‌ها را به ادامه فعالیت‌های جنسی و تناسلی ترغیب و تشویق می‌کند.



«جست‌وجو برای یافتن شریک مناسب در میان حیوانات زمان زیادی می‌برد

برخی پژوهش‌های علمی نشان داده که احساس رضایت از سکس ممکن است در شامپانزه‌های ماده هم وجود داشته باشد. آنها در جریان سکس صداهای خاصی تولید می‌کنند، اما سبب این صداهای تولید می‌گردد «ممکن است تولید این صدا برای تامین نیازی دیگر یا حتی نوعی درخواست از طرف مقابل برای تولید اسپرم بیشتر باشد؛ درباره این موضوع با قاطعیت نمی‌توان نظری ارائه کرد.»

رفتار جنس ماده حیوانات معمولاً تدافعی به نظر می‌رسد. آن‌طور که سببستین بالدوف می‌گوید، علت چنین رفتاری تلاش برای یافتن شریک مناسب است: «آنها می‌خواهند از توان باروری شریک خود مطمئن باشند. بنابراین چنین رفتاری ربطی به تجاوز یا سکس ناخواسته ندارد، بلکه بیشتر به موضوع انتخاب جنسی مربوط است.»

رابطه وفاداری جنسی و همبستگی اجتماعی

سکس به روابط اجتماعی آسیب می‌زند. زیست‌شناسان می‌گویند این فرضیه دست‌کم در مورد حیوانات ثابت شده است. تحقیق تازه گروهی از پرندشناسان انگلیسی حاکی از آن است که پرندگان ماده وفادار از حمایت بیشتری برخوردارند.



زیست‌شناسان تکاملی معتقدند بدون سکس روابط اجتماعی بهتر رشد می‌کنند. بررسی این فرضیه میان پرندگان نشان می‌دهد که زندگی جمعی پرندگان و حمایت آنها از یکدیگر به مونوگام (تک‌همسر) بودن پرند ماده بستگی دارد. اگر پرند ماده، تنها با یک پرند نر جفت‌گیری کند، گونه آن پرند خانواده بزرگتری را تشکیل می‌دهد و احتمال اینکه گروهی زندگی کند سه برابر بیشتر می‌شود. وقتی پرند ماده به یک جفت وفادار است خواهر و برادرهای بزرگتر به بزرگ کردن جوجه‌های جدید کمک می‌کنند. جوجه‌های نسل قبل از لانه مراقبت می‌کنند و برای آنها غذا می‌آورند.

تیم پژوهشی دانشگاه آکسفورد که در این زمینه تحقیق می‌کند، نتیجه مشاهدات خود را در تازه‌ترین شماره مجله علمی "نیچر" منتشر کرده است. بر اساس این تحقیق، هر چقدر شرکای جنسی پرند ماده بیشتر باشد حمایت خانواده از او کمتر است. این پژوهشگران بانک اطلاعاتی ۲۶۷ گونه مختلف پرند را مورد بررسی قرار دادند. در این پژوهش رابطه میان تعداد جوجه‌هایی که از یک پرند نر هستند با شیوه رفتار اجتماعی در گونه آن پرند بررسی شده است.



وفاداری جنسی با زندگی جمعی پرندگان ارتباط دارد

حمایت ناخودآگاه برای گسترش ژن‌های مشابه

نتیجه اینکه هر چقدر تعداد جوجه‌های پرنده نر کمتر باشد، روابط اجتماعی آن گونه نیز کم‌رنگ‌تر می‌شود. به عبارت دیگر، وقتی پرنده ماده هر فصل جفت خود را تغییر می‌دهد تنهاتر می‌شود و مسئولیتش برای بزرگ کردن جوجه‌ها بیشتر.

از نظر زیست‌شناسان، این تغییر رفتار ریشه در پروسه تکامل دارد. مراقبت از جوجه‌ها زمانی برای خواهر و برادرهای بزرگتر مفهوم پیدا می‌کند که آنها ارتباط نزدیک فAMILI با نسل جدید داشته باشند. وقتی ماده وفادار است و جوجه‌ها همگی از یک جفت نر آمده‌اند نسل قبل برای رشد و گسترش ژن‌های مشابه خود همکاری می‌کند.

این ارتباط مزیت‌های گوناگونی دارد؛ به عنوان مثال، تغذیه بهتر و رشد سریع‌تر. اما اگر ارتباط ژنتیکی به دلیل عدم وفاداری مادر قطع شود حمایت بیولوژیکی و ناخودآگاه هم مفهوم خود را از دست می‌دهد. در نتیجه نسل قبل دنبال زندگی خود می‌رود و تنها به خانواده خود فکر می‌کند.

دلایل از خودگذشتگی اجتماعی حشرات

زیست‌شناسان معتقدند که رفتار جنسی یک گونه تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری روابط اجتماعی در آن گونه دارد. مثلاً مورچه‌ها، زنبورها، موریانها و حتی گروهی از خرچنگ‌ها که زندگی جمعی دارند از خودگذشتگی فراوانی نشان می‌دهند. در چنین مواردی همه برای جامعه کوچکشان کار می‌کنند؛ غذا جمع می‌کنند، خانه می‌سازند و مراقب بچه‌ها هستند.

هر کدام از این کارگران کوچک مانند تکه‌ای از یک پازل بزرگ هستند.

دو علت دارد: نخست شباهت ژنتیکی تمامی اعضای جامعه با یکدیگر و دوم بارور بودن این رفتار اجتماعی از دید زیست‌شناسان تنها یک عضو یعنی ملکه که مادر همه است. به عقیده پژوهشگران، سکس در زندگی اجتماعی جانداران تکامل یافته‌تر نیز نقش مهمی بازی می‌کند؛ هر چند که رفتار اجتماعی آنها بسیار پیچیده‌تر است

چشم‌اندازهای نو در هنر اروتیک معاصر

رابطه عاشقانه واقعی، بر پایه برابری زن و مرد و کامیابی جنسی، در هنر و ادبیات ایران بازتاب اندکی دارد. تنها در دوران معاصر است که می‌توان نمونه‌های معتبری از عشق سالم و کامجویانه دید.



"عاشقانه" فروغ فرخزاد؛ گرافیک از مایکل قهاری با خوشنویسی مجید مهدی‌زاده

عشق شاه‌واژه‌ی شعر و ادب فارسی است. دیوان غزلسرایان ایران چیزی جز قصه عشق، شرح عوالم و ستایش جلوه‌های رنگارنگ و پرفسون آن نیست، که "از هر زبانی نامکرر" به گوش می‌رسد. حافظ "سلطانی عالم را طفیل عشق" می‌بیند. مخلوقات، از آدمی و پری، و امدار عشق هستند. در غزل فارسی چیزی "از صدای سخن عشق" خوش‌تر نیست، "یادگاری که در این گنبد دوار" تا ابد خواهد ماند.

در مثنوی‌ها و منظومه‌ها نیز عشق بر فرق عالم هستی نشسته است. از زبان نظامی گنجوی که "عشق‌پرستی" را همان "آوازه هستی" دانسته، تا مولانا که عشق را "مغز کاینات" خوانده که چون شاعر خواست وصف آن را رقم بزند، "قلم بر خود شکافت".

حتی در ادبیات حماسی ما، مثل شاهنامه فردوسی و نمونه‌های کوچکتری مانند سمک عیار و داراب‌نامه نیز عشق جایگاهی والا دارد و رمز و راز تمام شورها و جوشش‌هاست.

اما این چگونه عشقی است؟

این عشق در سطحی بالاتر و برتر از زندگی گذران زمینی قرار دارد. مهری است که انسان فانی را با ابدیت و حقیقت پیوند می‌دهد. این رابطه‌ی پاک و والا به حشر و نشر آدمیان ارتباطی ندارد، چه برسد به میل و کشش جنسی.

در غزل فارسی معشوق معمولاً هیبتی بی‌صورت است، منبع نور و حقیقت الهی است که "پرتو حسن آن در ازل" تجلی کرده و عالم را به آتش کشیده است. شیفتگی و شیدایی شاعر عارف نیز به خاطر پیوستن به فیض حق و نور حقیقت است.

اگر در برخی غزل‌ها رگه‌ای از پیوند زمینی و جسمانی دیده شود، همواره "معشوق مذکر" در مرکز "نظربازی و عشق‌ورزی" قرار دارد. این نکته را سیروس شمیسا به روشنی در کتاب "شاهدبازی در ایران" با مثال‌های فراوان از ادبیات کلاسیک ایران نشان داده است.

دو قطب جسمانی و روحانی

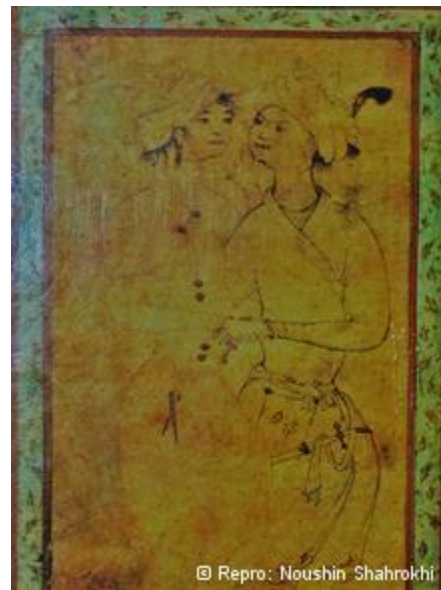
در برابر این عشق لاهوتی و سرمدی، عشقی زمینی قرار دارد که به شدت زشت و پلید و ناپاک است. این عشق معمولاً از عرصه پاک و والای غزل بیرون است و بیشتر در قصاید و مثنوی‌ها و قطعات به بیان می‌آید.

در این دیدگاه دوگانه عشق جسمانی در تقابل و تضاد کامل با "عشق روحانی"، یکسره حیوانی و "شهوایی" است. به سخن شاعر عارف‌مسلک، این پیوندی که با هوسرانی و شهوت‌طلبی همراه است، عشق نیست، بلکه مایه‌ی ننگ و رسوایی است.

در این رابطه مرد در پی سلطه بر زن، "رام" کردن او، "فتح" و تصرف بدن اوست؛ به تعبیر عبید "سپوختن" در اندام زنانه یا به زبان "رستم التواریخ": کوفتن عمود لحمی بر سپر شحمی!

در زیر سیطره و سطوت مردانه، زن کاملاً منفعل است و یکسره در خدمت نیاز جنسی مرد. مرد نیستی ندارد جز "اطفای شهوت" و زن باید در هر وقت و حالتی آماده این "خدمت" باشد. بخش اعظم هجویات و هزلیات و خبیثات ادبیات فارسی، از همین مقوله است که گاه با "پورنو" پهلوی می‌زند.

شگفت‌انگیز است که سرابندگان شیرین‌سخنی که عشق ملکوتی را به عرش می‌رسانند، چون به عشق زمینی می‌رسند، آن را چنین زشت و پلشت می‌بینند. نمونه برجسته‌ی آن مولاناست که در "غزلیات شمس" عشق عرفانی را با شیواترین الفاظ می‌سناید، و در "مثنوی" که بیشتر با عشق زمینی سروکار دارد، زشت‌ترین و رکیک‌ترین تعبیر را به کار می‌برد. در میان روابط جنسی بیشماری که در مثنوی هست، شاید نتوان حتی یک رابطه تمیز و سالم پیدا کرد. همه هرزگی و جلافت است و شناعت و خلاعت!



© Repro: Noushin Shahrokhi

ویس و رامین؛ تصویر برگرفته از جلد کتاب "ویس و رامین"، اثر فخرالدین اسعد گرگانی، چاپ صدای معاصر ۱۳۷۷

اما در برابر این دو قطب، یعنی عشق روحانی و خفت‌وخیز جسمانی، پیوند دیگری هست که میان دو بیکر تندرست و دو جان شیفته شکل می‌گیرد و سرچشمه ظریف‌ترین و کامل‌ترین رابطه بشری است. خواهش و تمنای طبیعی دو تن که آمیزش آنها با عشق و محبتی بیکران همراه است.

تنها چنین رابطه‌ایست که می‌تواند خاستگاه هنر اروتیک باشد. جلال خالقی مطلق به اروتیسم یا رابطه اروتیک در فارسی "تن‌کامگی" نام داده که برگردان درستی به نظر نمی‌رسد، زیرا باز بر وجه "تنانگی" رابطه تأکید دارد و تنها نام لطیف‌تری بر "جماع" است.

نمونه‌های هنر اروتیک در تاریخ ادبیات تناور ایران بسیار اندک است و مصداق "النادر کالمعدوم"؛ جز این نیز نمی‌تواند باشد: ادبیات بازتاب جامعه است و از کوزه فرهنگ اجتماعی ما نیز نمی‌توانسته چیزی بیش از این بیرون تراود. در جامعه‌ای که از سویی ساختارهای کهنه‌ی مردسالاری و فئودالی و از سوی دیگر سنت‌های خفه‌کننده‌ی دینی بر آن حکومت می‌کنند، نمی‌توان روابط سالم و استوار جنسی انتظار داشت.

تنها در آثاری انگشت‌شمار مانند "ویس و رامین"، "خسرو و شیرین" و برخی از داستان‌های شاهنامه، زن نیز خواهش و کشش جنسی نشان می‌دهد، اما در اینجا نیز اغلب مرد فاعل است، زن دلخواه را انتخاب می‌کند و بر او چیره می‌شود. زن در بهترین حالت رضایت می‌دهد یا تمکین می‌کند، و این نیست جز به خاطر جایگاه فروتر زن در سراسر تاریخ فرهنگی ما.

اما در سکس و هماغوشی اگر زن همپای مرد نخواهد، در بدن معشوق نپیچد، کام نبخشد و کام نستاند، رابطه عاشقانه شکل نمی‌گیرد، و اروتیسمی نیز در کار نخواهد بود.

تابوی رابطه جنسی

ادیان الهی هماغوشی یا عمل جنسی را موهبت پروردگار برای تولید مثل و بقای نسل می‌دانند. سکسی که تنها به خاطر سرخوشی و لذت‌جویی باشد، عملی شیطانی است که از "نفس اماره" برمی‌خیزد.

اسلام و به ویژه مذهب شیعه جعفری، آمیزش جنسی را عملی طبیعی می‌شناسد؛ آن را نه تنها نکوهش یا سرکوب نمی‌کند، بلکه منبع شادی و لذتی بیکران می‌داند که خداوند به بندگان خود عطا کرده است. اما در فرهنگی که مرد را در مقامی برتر از زن قرار می‌دهد و زنان را "کشتزار مردان" می‌بیند، باز راه بر عشق بسته می‌شود.

در رابطه زناشویی و درون خانواده نیز همه چیز به خواست و اراده مرد می‌گردد و همسر باید تابع و مطیع باشد. در مرتبه‌ای پایین‌تر از همسران، کنیزان جای دارند، که رسماً بنده زرخرد مرد هستند و در خدمت شهوترانی او. آنها را به سادگی می‌توان "فاحشه خانگی" نامید. مذهب شیعه با پذیرفتن متعه یا "صیغه موقت" عرصه تاخت و تاز جنسی مرد را باز هم گسترده‌تر کرده است.

نگاه ارویتیک در شعر فروغ

رابطه سکسی بر پایه عشق و عاطفه تنها در جامعه‌ای سالم قابل تصور است که میان زن و مرد برابری برقرار است، زنان در کنار مردان زندگی آزادانه دارند، در بیان تمایلات خود آزاد هستند و زوج خود را آزادانه انتخاب می‌کنند. پس می‌توان گفت که رابطه عشقی با آگاهی زنان به حقوق خود و مبارزه آنها در راه برابری ارتباط مستقیم دارد.



فروغ فرخزاد

رهایی زنان از جمله به معنای درهم شکستن تابوهای جنسی است. مردی که ترک‌تازی و ماجراجویی در میدان سکس را حق خود می‌داند، نمی‌تواند زن را در قالب مفاهیم سنتی نجابت و ناموس حبس کند. در شعر مدرن ایران فروغ فرخزاد مهمترین سراینده‌ایست که آگاهانه و جسورانه به جنگ این مفاهیم مردانه رفت.

فروغ در نخستین شعرهای خود، با جسارت و غرور از سکس سخن می‌گوید، بی‌اعتنا به عرف و عادت مردانه که این را "گناه" می‌داند:

گنه کردم، گناهی پر ز لذت
در آغوشی که گرم و آتشین بود
گنه کردم میان بازوانی
که داغ و کینه‌جوی و آهنین بود
(شعر گناه از کتاب دیوار)

فروغ نخستین زن شاعری است که تمنا و خواهش سرکش اما سرکوب‌شده را به روشنی و زیبایی به زبان می‌آورد:
آه من پر بودم از شهوت، شهوت مرگ
هر دو پستانم از احساسی سرسام‌آور تیر کشید
آه

من به یاد آوردم
اولین روز بلوغم را
که همه اندامم
باز می‌شد در بهتی معصوم

تا بیامیزد با آن میهم، آن گنگ، آن نامعلوم...
(شعر "دریافت" در کتاب تولدی دیگر)

فروغ در کامل‌ترین شعرهای خود، با آگاهی بالای زنانه، مرزهای عشق را با صراحت ترسیم می‌کند، از سویی با "شهوت جنسی":
می‌توان در بازوان چیره یک مرد
ماده‌ای زیبا و سالم بود
با تنی چون سفره چرمین
با دو پستان درشت سخت
می‌توان در بستر یک مست، یک دیوانه، یک ولگرد
عصمت یک عشق را آلود...
(شعر "فتح باغ" در کتاب "تولدی دیگر")

و از سوی دیگر با "ازدواج سنتی":
سخن از پیوند سست دو نام
و هم‌آغوشی در اوراق کهنه‌ی یک دفتر نیست
سخن از گیسوی خوشبخت من است
با شقایق‌های سوخته‌ی بوسه‌ی تو
و صمیمیت تن‌هامان در طراری
و درخشیدن عریانیمان
مثل فلس ماهی‌ها در آب...
(شعر "عروسک کوچکی" در تولدی دیگر)

خاموشی یک غوغای سرکش

کارهای شیرین نشاط را می‌توان نیرومندترین جلوه اروتیک در هنر مدرن ایران دانست. او در عرصه‌ای گسترده، از عکس و ویدیوی هنری تا پرفورمنس و فیلم سینمایی کار می‌کند و در تمام این کارها نگاه زنانه و پیام فمینیستی آشکار است.

این هنرمند مقیم امریکا در دهه ۱۹۹۰ با ارائه مجموعه‌ای از عکس‌های هنری زیر عنوان "زنان الله" به شهرت رسید. در این عکس‌ها بدن زنان شرقی با خطوط و نقوش عربی پوشیده است؛ کمابیش مانند خالکوبی‌ها و نقش‌های قدیمی حرز و تعویذ [آیه قرآن یا دعای نوشته‌شده‌ای که به جهت محفوظ ماندن از خطر و بیماری یا برآورده شدن آرزویی همراه خود نگه می‌دارند]. که با پشتوانه‌ی آفریقایی به جنوب ایران نیز راه یافته است.



اثری از شیرین نشاط

شیرین نشاط در مجموعه‌ای از عکس‌های سیاه و سفید خود سبک آشنای "خط‌نقاشی" را با رویکردی مدرن به کار گرفت و از آن حربه‌ای ساخت برای اعتراض به حبس و تحقیر بدن زنانه. ثبت یا نقر خط و کتیبه روی پوست برهنه زنان، به مثابه مهر و موم کردن بدن، ضبط و تصرف آن به حکم سنت گذشته است.

شاید بتوان رد پای این برخورد مدرن و جسورانه با الگوهای سنتی را در کارهای فریدا کالو، نقاش مکزیکی، دید که با همین بی‌باکی دنیای پررمز و راز رنگامیه‌های اسطوره‌ای را در هنر خود بازآفرینی کرده است

نشاط پس از آن چند اثر ویدیویی عرضه کرد، از جمله فیلم‌های کوتاه "بی‌قرار"، "گسست" و "التهاب". عنوان اخیر شاید برای تمام کارهای شیرین نشاط مناسب باشد، زیرا از آثار او التهاب و واهمه‌ای ناشناخته تراوش می‌کند که تماشاگر را مبهوت و تا حدی بیم‌زده بر جا می‌گذارد.

در ویدیو فیلم‌ها، انبوهی از مردان و زنان در فضاهایی کمابیش نمادین با مانع‌ها و مرزهایی عبورناپذیر در برابر یکدیگر جبهه گرفته‌اند. نگاه‌ها از خواهشی سرکش اما سرکوب‌شده حکایت دارد. بدن‌ها با نیرویی پنهان و ناشناخته به سوی هم کشیده می‌شوند، اما غوغای این کشاکش در سکوتی پرخشونت خفه می‌شود.

شیرین نشاط در سال ۲۰۰۹ فیلم سینمایی "زنان بدون مردان" را بر پایه داستانی از شهرنوش پارس‌پور عرضه کرد. در این فیلم نیز نگاه ارونتیک با دیالکتیک سکس و خشونت تصویر شده است

